

اطلاعات

پنجشنبه ۱۶ تیرماه ۲۵۳۶ - شماره ۱۵۳۵۶

باید گشته بر جانان خود به کفن آید
فروش به جرات سنگ محکوم خواهد شد
میج گانسی غیر از قشال ها و نازها حق ندارد
روزهای جمعه دکان خود را باز کند
حشمتی ها و خستریگها
و کله بزها که قبل از سرنگ به محل کار میروند موظفند فلتوس با خود حمل کنند
تا تاریخ منگ همت
میزهای دکان خود را با منگال پاکیزه بپوشانند و نان را که از تنور خارج می کنند روی سکری مخصوص بپازانند

سخت بود صبح به دریاچه
در کربلای معلی
سخت بود صبح به دریاچه
در کربلای معلی
سخت بود صبح به دریاچه
در کربلای معلی

باید بیوس
زودن از خویش باسوس
من بیوس زدن به کار
من بیوس زدن به کار
من بیوس زدن به کار



برای حفظ سلامتی، جوانی و شادابی چی بخوریم؟

چیه می کند رو؟

برنامه های هفتگی تلویزیون

روز	ساعت	نام برنامه
شنبه	۱۹:۱۵	...
یکشنبه	۱۹:۱۵	...
دوشنبه	۱۹:۱۵	...
سه شنبه	۱۹:۱۵	...
چهارشنبه	۱۹:۱۵	...
پنجشنبه	۱۹:۱۵	...
شنبه	۱۹:۱۵	...

داستان تهران

تمام مغازه های تهران باید به رنگ سبز در آید

نوشته جعفر شهری

در سینماهای لاله زار با یک بلیط تماشاگر ۶ ساعت فیلم سینمایی تماشا می کرد

طریقت داشته، شایع بود که این نور از طرفی تا قزوین و میشود و این مخصوص تاریخچه روح برق در تهران است

هنر ۳۶

کویز

جایگاه بکر پاکی ها

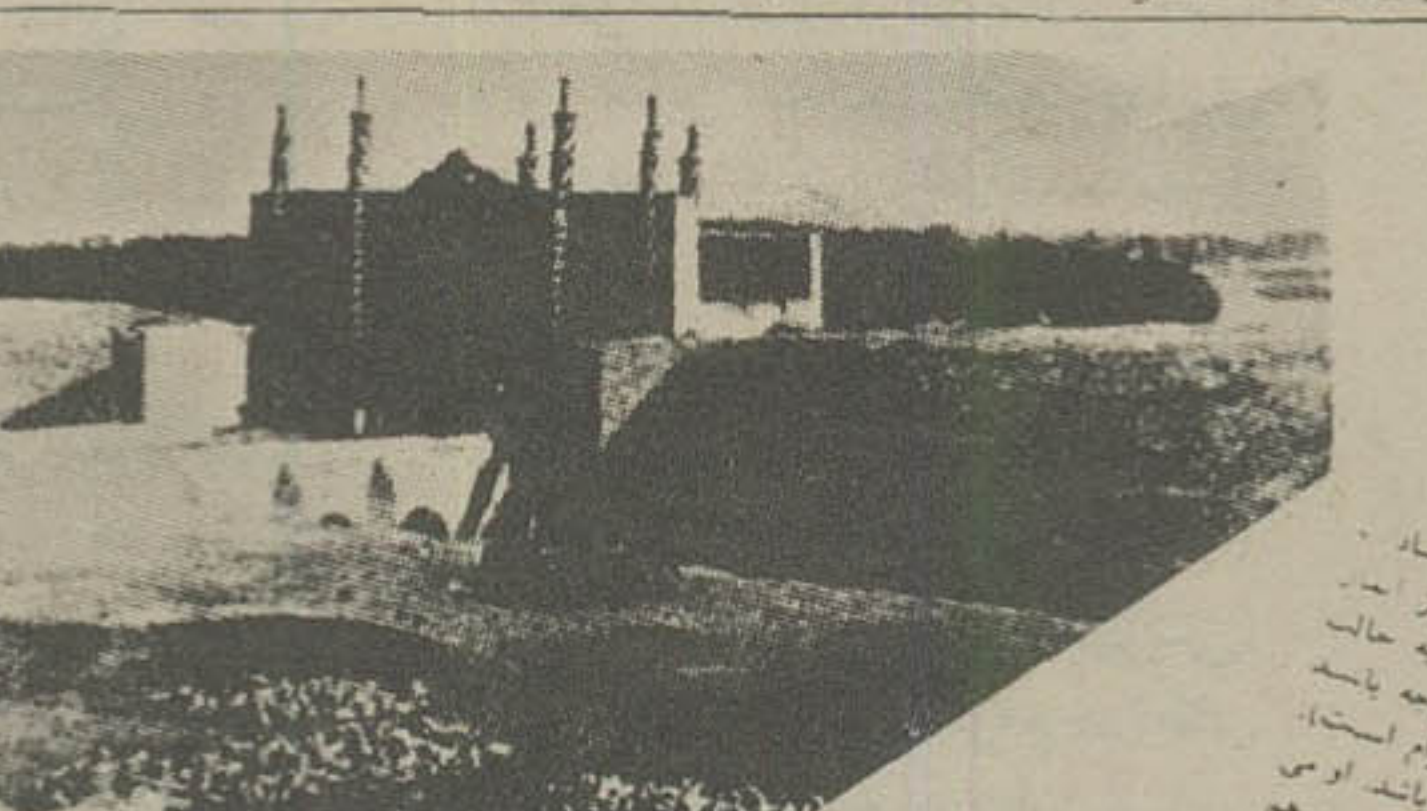
نوشته: همپردر
ترجمه: ژیل سازگار

مادداشت هائی برای خودم

سلطان صاحبقران، برشی از تاریخ

از خصوصیات دیگر خیابان چراغ گاز

در پانصد و پانزدهم فروردین ۱۲۸۵ هجری قمری در تهران در محله کهنه بازار در خیابان کهنه بازار در محله کهنه بازار در محله کهنه بازار



من اکنون دیگر در چشم های روشن از کتب به آنچه می خوانم بیشتر کنه به روشنی می بینم این یک کمبود

خلاصه گزارش ۱۳ صفحه‌ای مجله اشپنگل درباره حقایق پس از مرگ

پس از مرگ، برانسان چه میگذرد؟

خواباندند و پزشک کشیک پس از تنفس دم بدم به پرستار گفت متأسفانه قلب ایستاده و طرف مرده و دیگر نمی‌توان او را نجات داد. چند لحظه پس از این گفتگو ناگهان دیگر دردی در بدن احساس نمی‌کردم و در حالیکه خود را سبک وزن و راحت احساس می‌کردم از اینکه بخواب عمیقی فرو میرفتم لذت می‌بردم. پس از چند ساعت که عمل جراحی مهمی روی من انجام شد و زمان آن را پزشکان و پرستاران برایم شرح دادند، بار دیگر احساس درد شدید کردم و تمام اعضای بدنم که علاوه بر ضربه مغزی ۸ جای عضلات بدن شکسته بود درد گرفت و دیدگان من باز شد. پزشک معالج گفت

دادند. خواننده معروف فرانسه در تشریح احساس زمان مرگ خود میگوید: پس از مدتی بیهوشی شنیدم که پزشک سوانح میگفت او در حال جان دادن است و متأسفانه نجات او دیر شده است. بعد از آن دیگر چیزی نشنیدم و ناگهان احساس کردم بدنم سبک شده و گرمی مطبوعی سراپای مرا گرفت و مانند پر کاهی، در فضا شناور شده‌ام. ناگهان صدای پزشکان بگوشم رسید که میگفتند او عمر دوباره خود را باز یافت، در این لحظه احساس درد در تمام بدنم آشکار شد.

ناگفته نگذاریم شخصیت‌هایی که از آن‌ها در این گزارش نام بردیم هم اکنون در قید حیات هستند و



در حال مردن و جان کندن بوده‌اند که معجزه پزشکی به آنان زندگی دوباره بخشیده است. آنها احساس خود را در لحظات دلهره و آینده فرا

بالاخره مرده‌ای را زنده کردیم امید است ضایعه مغزی برای او خطر تازه ایجاد نکند اکنون که ۹ سال از آن تاریخ میگذرد، هنوز هم

شدم و ناگهان قلبم از کارافتاد و درخود نوعی آرامش لذت بخش احساس کردم

نمیدانم این آرامش جقدر بطول انجامید؟ همینقدر میدانم هنگامیکه دکتر و پرستاران را بیالین خود یافتیم بار دیگر قلبم درد گرفت و آن هنگامی بود که پزشک معالج مرا دوباره باین دنیا بازگرداند و انقدر در معالجه‌ام کوشید تا کاملاً سالم شدم و اکنون شش سال است بیمارستان را ترک کرده و زندگی روزمره خود ادامه میدهم.

از مرگ خودم لذت می‌برم

۱۶ سپتامبر ۱۹۶۴ ساعت ۱۳/۱۵، استفان یانکوویچ، ارشیتکت سونیسی ساکن «پرن» سوار یک اتومبیل اجر نشسته بود و بکارگاه ساختمانی خود میرفت که ناگهان سرو کله یک صف از کامیونهای ارتش پیدا شد و چون خیابان باریک بود، کنترل از دست راننده خارج شده با یک کامیون ارتشی تصادف کرده در این تصادف، گردن یانکوویچ چنان شکست که گوئی سر از تن او جدا شده

برای بشر شرح میدهند و مرگ را کاملاً آرام و خیال انگیز توصیف می‌کنند.

«خانم گرتروداشتیر» از جمله بیمارانی است که چند لحظه، به سرای باقی شتافته و پس از مجاهدت پزشک معالج، زندگی دوباره خود را بازیافته است. او پس از سلامت، یک تابلو نقاشی کشید. در این تابلو بدن خود را روی درخت پر بار قرار داده و درغاری پر برگ درحال پرواز است. خانم اشتیر میگوید: من بهنگام مرگ چنین حالتی داشتم.

درسال ۱۹۷۱، «دانیل ژلن» هنرپیشه ۵۶ ساله فرانسوی دریک هتل در تل‌اویو، پایتخت اسرائیل دچار سکنه قلبی شد. پزشک معالج هنگامی با بیمار درهتل مواجه شد که هنرپیشه فرانسوی درحالیکه هنوز دستش روی گوشی تلفن بود سرش بر روی کاناپه افتاده و طبق معاینه پزشک، مرده بود. پزشک معالج، هنرپیشه فرانسوی را به بیمارستان «دانولوی» تل‌اویو منتقل کرده و دربخش قلب برای معالجه و بکار انداختن قلب او تلاش پی گیری را آغاز کرد. خوشبختانه این تلاش

گروهی از معروف ترین پزشکان و روانشناسان دنیا هم مصاحبه شده که موبد حرفهای آنهاست که دوباره زنده شده‌اند.

در اهمیت این گزارش، ذکر این نکته ضروری است که در ۱۳ صفحه کامل چاپ شده و علاوه بر آن، اشپنگل روی جلد خود را نیز که معمولاً درباره مسایل مهم جهانی است، باین مساله اختصاص داده و «اگوست اشتاین» مدیر مجله نیز سرمقاله هفتگی خود را در همین زمینه نوشته است. در اینجا، ترجمه فشرده‌ای از این گزارش جالب، بنظرتان میرسد:

اشاره: مجله معروف «اشپنگل» (جای آلمان)، اخیراً گزارشی مفصلی درباره زندگی پس از مرگ انتشار داده که عکس‌العمل وسیعی در جهان داشته است در این گزارش، خبرنگاران اشپنگل، با دهها نفر از کسانی که در طول زندگی خود یکبار بمعنی دقیق کلمه «مرده» بودند، و بعد در اثر پیشرفتهای علم پزشکی بزندگی بازگشته‌اند مصاحبه کرده است. این افراد، درباره آنچه در مدت کوتاه پس از مرگ بر آنها گذشته، و احساس و عواطفشان، لحظه مرگ و بعد از آن، حرف زده‌اند. علاوه بر این عده، با

اظهارات این افراد دوباره بزندگی بازگشته موبد این واقعیت است که مرگ رویای شیرین است که نباید از آن، ترس و وحشت بخود راه داد.

گفته‌های اشخاص «دوباره بزندگی بازگشته»، باین ضرب المثل جامه حقیقت می‌پوشاند که میگوید: مردن، از زاده شدن راحت تر و شیرین است

هرگاه تا یک قرن پیش، اگر گفته می‌شد فلانی از مرگ بازگشته و از آن دنیا، خبرهای تازه‌نی دارد ما مردم نه تنها باورشان نمیشد بلکه گوینده چنین جملاتی را دیوانه و گزافه گو می‌پنداشتند. امروزه، پیشرفت روز افزون دانش پزشکی چنین توهمی را از بین برده است و حالا تعداد انسانی که بوسیله دانش پزشکی

انسانهایی که یکبار مردند و دوباره زنده شدند میگویند: مرگ آنقدر لذت بخش و خلسه آور است که دلمان نمیخواست دوباره بزندگی بازگردیم!

رسیدن مرگ شرح داده‌اند. علاوه بر این اشخاص، طبق آمار منتشره از سوی اداره کل بهداشت آلمان، ده‌ها بیمار مرده، پس از قرار گرفتن زیر پوشش درمان‌های استثنائی و مراجعت بزندگی پیرامون وضع خود در لحظات مرگ بیزشکان و دوستان خود توضیحاتی داده‌اند که همه این توضیحات حاکی از آن است که مرگ بمنزله یک

از خاطره چند لحظه مرگ لذت می‌برم و فراموش نمی‌کنم لحظه و لحظاتی شیرین تر از لحظات مرگ وجود ندارد. «شارل ازناور»، هنرپیشه سینما و خواننده معروف فرانسوی هم از جمله کسانی است که از مرگ بازگشته است. او ۱۶ سال پیش توسط یک اتومبیل باری زیر گرفته شد و بدن نیم جان او را به بیمارستان سوانح انتقال

است. یانکوویچ ابتدا با پیشانی بشیشه جلو اتومبیل اصابت کرده و سپس از اتومبیل پرت شده و در سطح سنگ فرش خیابان با مغز بسنگ اصابت کرد. یانکوویچ ۹ سال پس از این حادثه ماجرای بازگشت بزندگی دوباره خود را اینطور شرح میدهد. تا آنجائی یادم هست که در حال بیهوشی، مرا روی تخت بیمارستان

بشمر رسید و در اثر مالش قلب و سایر معالجات، «دانیل ژلن» بزندگی بازگشت و اکنون که ۶ سال از آن ماجرا میگذرد جریان بازیافتن عمر دوباره و مشاهدات و احساس خود را بهنگام مرگ چنین شرح میدهد: پس از بیهوشی، ناگهان احساس کردم دراطاق بیمارستان بدنم درفضا شناور است و بسوی دستگاه سنجش ضربان قلب هدایت

پیشرفت های حیرت انگیز دانش پزشکی در این قرن، این فرضیه را که پس از مرگ هیچ خبری نیست، باطل میکند. امروز در اکثر نقاط جهان شاهد این واقعیت هستیم که پزشکان عیسی نفس بعضی از بیماران درحال احتضار یا بکام مرگ فرورفته را بزندگی باز میگردانند. آنها مشاهدات احساسی خود را درباره مرگ

از کام مرگ نجات یافته و پس از مردن بزندگی دوباره باز میگردند، بسیار است. بیشتر این بزندگی دوباره بازگشتگان، از راحتی و آسانی مرگ سخن میگویند و برای پزشکان شرح میدهند که به هنگام مرگ، چه احساسی بانان دست میداد. آنها غالباً مرگ را بیک رویا و خواب راحت تعبیر میکنند و اهم



*** شارل ازناور، خواننده معروف فرانسوی**
 ۱۶ سال پیش مرد و دوباره زنده شد. او می گوید: وقتی مردم، حس کردم بدنم سبک شد، گرمی مطبوعی سراپایم را فرا گرفته و مانند پرکاهی در فضا شناور شده ام
*** یک روانشناس معروف امریکایی که در جبهه جنگ دوم مرده بود، پس از زنده شدن می گوید: بعد از آنکه قالب تهی کردم، در عالم خلسه، از جای پریدم، لباسهایم را پوشیدم و به اردوگاه سربازان رفتم**
*** همه کسانی که می میرند، قالب تهی کردن و جدا شدن روح خود را از جسم، می بینند و از این عمل شدت لذت می برند**
*** آنهایی که قبلا، یکبار مرده و طعم شیرین مرگ را چشیده اند، چند سال بعد بهنگام مرگ دوباره، بدون ترس و با آغوش باز به استقبال مرگ ابدی میروند.**
*** «پل اول» پادشاه اسبق یونان و پدر اعلیحضرت کنستانتین، قبل از مرگ ابدی، یکبار مرده بود و پس از زنده شدن، از خلسه مرگ و مشخصات دنیای پس از مرگ سخن گفت:**

داوری از ارامش بخش است که در پایان حیات، انسان را از قید ترس و درد و رنج رها ساخته و ارامش لذت بخشی نصیب شخص متوفی میکند. خانم کوبلروس و دکتر مودی، دو محقق و کاشف

نظیر یکدیگر است.

دلایل و شواهد لحظات مرگ

دلیل عمده ارامش خاطر انسان در لحظات احتضار و پس از قالب



کورت یوگن هنریش سینمای آلمان می گوید: منم از جمله کسانی هستم که یکبار طعم مرگ را چشیده ام قبل از آن، تصور می کردم که یکراست بجهنم خواهم رفت اما پس از مرگ، توانستم جهنم را ببینم. انجا بهشت بود.

وضع و حالت مردگان در لحظات احتضار، کلیه حرفهای بیماران بزندگی دوباره باز گشته را جمع آوری کرده و آنها را با دلایل علمی تطبیق داده و باین نتیجه رسیده اند که همه اظهارات اشخاص مختلف، تهی کردن، خوشحالی و انبساط خاطر کسانی است که یکبار تالاب گور پیش رفته و پس از بازگشت بزندگی دوباره و زیستن و زندگی کردن چند صباحی در این دنیا، هنگامیکه برای دومین بار لحظات مرگ بخش دست میدهد. این شئی نورانی طرف را مخاطب قرار داده از او میسرند حاصل زندگی گذشته او چه بوده و چه عواملی او را تشویق میکند که بزندگی دوباره باز گردد؟ سپس گذشته او مانند



اینگرید اشتیبلر بانوئی که پس از بازگشت بزندگی دوباره لحظات مرگ را توام با ارامش و لذت بخش بیان می کند سمت راست تابلویی کشیده که در لحظات مرگ جسد وی را روی درختی پر از میوه قرار داده اند... این تصویر، گویای زندگی پس از مرگ از دید این خانم است.

این افراد فرا رسیده نه تنها غمگین و متأثر نشده اند بلکه بدون ترس و وا همه و با آغوش باز استقبال مرگ شتافته اند.

پروفسور رایموند مودی، علامت ها و حالاتی که به آدمی در لحظات احتضار دست میدهد این طور بیان میکند:

مریضی را که پزشک پس از معاینه، مرگ او را تأیید میکند، ابتدا صداهای عجیب و غریبی مانند صدای زنگ غرش رعد می شنود. نگاه شخص مرده، خود را در حال عبور از دالان یا دهلیز دراز و تاریکی مشاهده میکند و نگاه احساس میکند که روح وی از قالب بدن جدا می شود و در فضا، از او فاصله می گیرد در چنین شرایطی او میکوشد زندگی خود را بزندگی بازگشت دهد در این هنگام یک شئی نورانی در مقابل دیدگان وی مجسم میشود. این شئی نورانی بشخص در حال مرگ نزدیک میشود و با نزدیک شدن این شئی بانسان یک حالت مطبوع و گرمی لذت

نوشته های افلاطون راجع به مرگ

هرگاه نتایج تحقیقات پروفسور رایموند مودی را با تقریرهای افلاطون فیلسوف یونانی پیرامون لحظات مرگ مقایسه کنیم خواهیم دید نوشته های افلاطون با اکتشافات مودی و اظهارات بیماران دوباره بزندگی بازگشته تشابه کامل دارد.

از ۳ هزار سال پیش تا قرن هشتم مسیحی، تبتی ها پیرامون مرگ و لحظات احتضار مطالبی نوشته اند که در سده هشتم مسیحی چاپ شده است. این اظهارات نیز با اظهارات مردمی که در عصر ما لحظات مرگ را دیده اند مطابقت کامل دارد « باردوتودور» عنوان کتابی است پیرامون لحظات مرگ که در قرن هشتم میلادی توسط دانشمندان سرزمین تبت نگارش یافته است.

محتوای این کتاب حاکی از آن است که نخستین احساس انسان در باره مردن این است که او شخصا شاهد جدا شدن روح از بدن بوده و قالب تهی شده را در یک فضا همانند یک بدن بیگانه مشاهده میکند.

پدیده دوم درباره مرگ که در کتاب های تبتی ها آمده این است که انسان خود را در حال شناوری در یک فضا خارج از اطاقی که در آن بستری بوده احساس میکند.

اظهارات روانشناس

«دکتر جرج ریچی روانشناس امریکایی که در

جبهه جنگ جهانی زخمی شده و پزشکان در بیمارستان سیار نواحی لوس آنجلس مرگ او را تأیید کرده و پس از نیم ساعت دوباره بزندگی بازگشته چنین میگوید:

جنگ جهانی دوم مراهم تا لب گور کشاند. در آن هنگام دکتر معالج من که در بیمارستان سیار نظامی قلب مرا معاینه کرده و اجازه دفن صادر کرده بود، دستور داد بسرد خانه حمل کنند یک ربع بعد، سریازی نزد دکتر رفت و گفت آقای دکتر، دست مرده تکان خورد تصور میکنم میتوان او را بزندگی بازگرداند. از این لحظه کوشش دکتر معالج برای بازگرداندن من به زندگی آغاز گردید و دو ساعت بعد علانم زندگی در من آشکار شد.

دکتر ریچی که هم اکنون در قید حیات است و یکی از روانشناسان مشهور امریکایی بشمار میرود راجع به لحظات

فیلم سینما، در آن واحد از مقابل دیدگانش رژه میروند. در این هنگام شخص در حال مرگ مشاهده میکند که یک سر حد نهائی بین زندگی و عدم قرار گرفته و این فاصله بین مرگ و زندگی را در مقابل دیدگان وی مشهود میسازد. در این موقع است که پزشکان کوشش میکنند مریضی در حال مرگ را بزندگی بازگردانند. او با احساس ارامش و خلسه خیال پرور، دیگر دوست ندارد بزندگی مراجعت کند ولی با فهمانده میشود هنوز کاملا پیمانه زندگی او لبریز نشده و باید مجددا بزندگی بازگردد.

احساس مرده ها!

مرگ خود چنین میگوید: پس از اینکه شنیدم دکتر گفت او خواهد مرد، لحظه ای بعد بخواب عمیقی فرو رفتم. در این لحظه در عالم خیال و خلسه، یکبار از جای پریده لباسهایم را پوشیده برای تدریس به اردوگاه سربازان شتافتم. دکتر معالج من میگوید سروان جرج ریچی اصلا قادر بحرکت نبود و اصولا از زمانی که روی تخت بیمارستان سیار بستری شد تا لحظه ای که جسد او را برای قرار دادن در سردخانه از اطاق بیمارستان بیرون بردند نتوانسته بود از جای خود حرکت کند.

«پروفسور هامیه»

دانشمند و روانشناس معاصر میگوید: تنها یک مسئله برای ما محققان روشن نشده که چگونه و با استفاده از چه عواملی انسان، پس از تهی کردن قالب خاکی باز هم از احساس و هشیاری پس از مرگ برخوردار است؟ «پالوس مقدس» در کتاب مذهبی مینویسد: قالب تهی کردن انسان دلیل بر نیستی و نابودی بشر نبوده و روح انسان از تاریخ تهی کردن

قالب، موجودیت انسان را در برزخ ثابت و تأیید میکند. دانشمندان مصر باستان و دانشمندان یونان نیز زندگی در عالم ابدیت را بشیوه روح تأیید میکنند.

خانم «اینگرید وبررینگ» ساکن سوئیس که دوبار طعم مرگ را چشیده و مجددا بزندگی بازگشته میگوید: پس از تهی شدن و جدائی از قالب خاکی، شئی نورانی که از گرمای او احساس ارامش و لذت می کردم هر دو بار سراغ من آمد و احساس کردم از رنج زندگی رهائی یافته ام.

«گوردورگن» هنریشه سینمای آلمان و پل اول پادشاه اسبق و متوفای یونان و پدر کنستانتین نیز از جمله کسانی هستند که یکبار از کام مرگ فرار کرده و بزندگی بازگشته اند و اظهاراتشان راجع به بیار عدم و لحظات مرگ، مشابه حرف دیگر



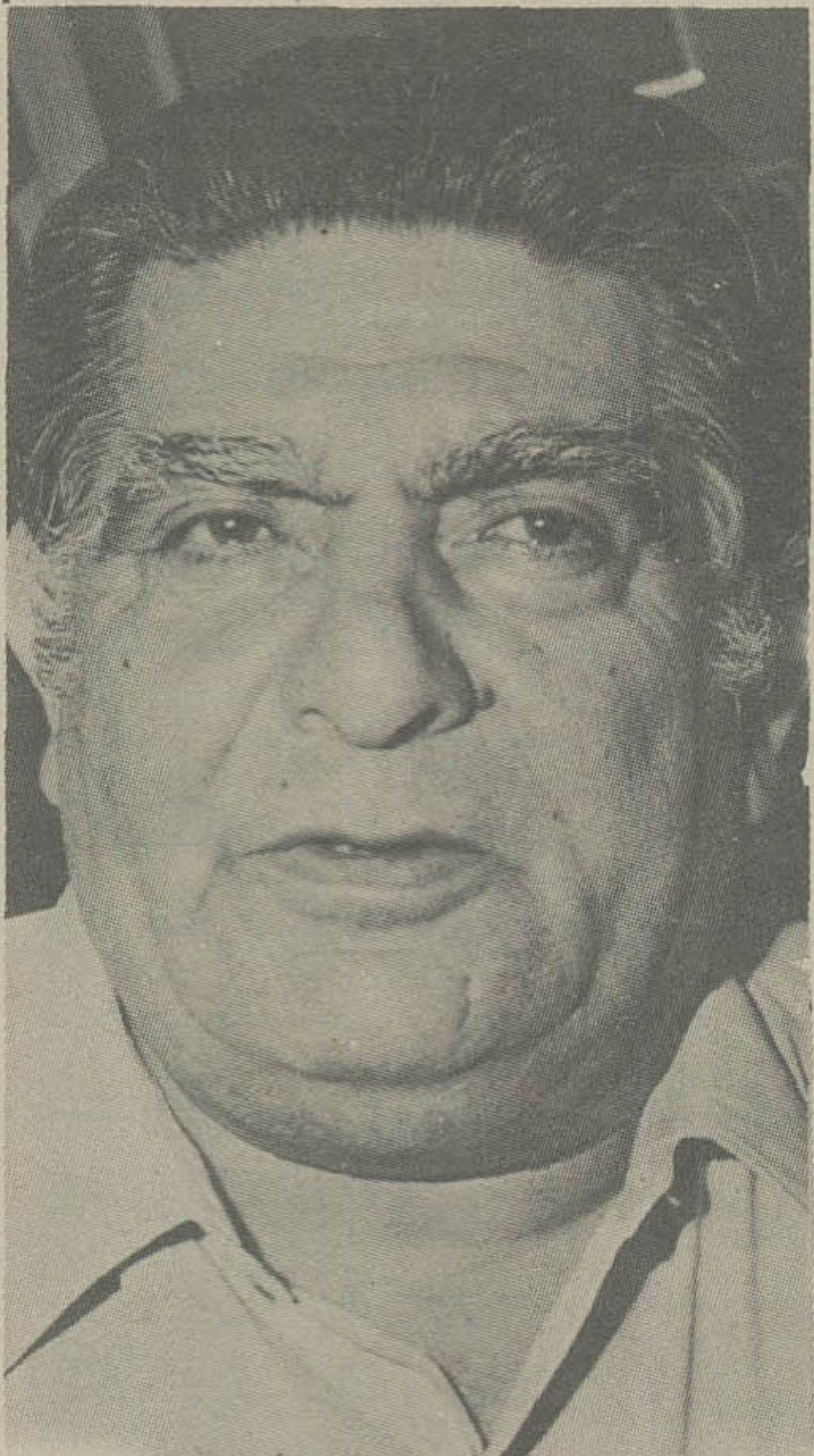
شارل ازناور خواننده و هنریشه فرانسه هم لحظات مرگ را لذت بخش می خواند.

کسانی است که در این باره پس از بازگشت بزندگی دوباره، سخن گفته اند.

اغلب محققان و دانشمندی که در باره لحظات مرگ تحقیق کرده و اظهارات بزندگی بازگشتگان را تحت بررسی علمی قرار داده اند متفق القول میگویند: ترس از مرگ، تا هنگامی است که انسان نمرده است و فرا رسیدن لحظات احتضار، این ترس را از بین برده و واقعیت شیرین مرگ را در مقابل دیدگان مردگان مجسم میکند در این لحظه شخصی که می میرد مانند یک شخص ثالث شاهد قالب تهی کردن خود بوده و خود را در وادی خاموشان و فضای بزرگی می یابد که آن را دیار عدم می نامند.

این حرفها، توصیف شونپهاور، فیلسوف معروف آلمانی را ثابت می کند که گفته: مرگ برای مردگان در لحظات احتضار، بمنزله خوابی است که انسان را میریاید و لحظه ای بعد آرامشی خیال پرور بمرده دست میدهد و بهتر گفته باشم مرگ را باید خواهر توامان خواب نامید!

دیدار و گفتگو با مهندس علی
حاکمی باستانشناس یکتای کویر



باستانشناس جهان‌دیده با گروهی که به‌همراه دارد هفت سال دل‌کویر را میکاود، یعنی هفت سال، نقد زندگی را در میان طوفان شن گرمای روز و سرمای شبانگاه کویر میبازد تا به دلخواه خویش دست یابد.

سرانجام آنچه بر او و بر تاریخ جهان، پوشیده است آشکار میگردد. او با لبخندی پیروزمندانه از حاصل کار خود شگفتی تمدنهای نهفته را در پهنه کویر لوت باز شناخته و اینک ما با او دیدار داریم تا از شناخته‌هایش آگاه شویم.

مرد متوسط القامه و درشت اندامی است که آثار کهولت را بخوبی در چهره او میتوان دید. اما این کهولت هرگز از تحرک و جستجوگری او نکاسته است.

گذشت زمان را در چین و چروک چهره تقریباً آفتاب سوخته‌اش میتوان احساس کرد. ابروان پر پشت و سفید و موهای تک تک سپیدش وجه تمایز چهره آرام و گاه خندان او با یک مرد معمولی بالای ۶۰ است. با صدای بم و پرطنین و گاه مقطع سخن میگوید و پاره‌های کلام از زبان گرم او بمراتب گرمتر و پخته‌تر و رساتر بگوش دل مینشیند.

۲۸ سال است که با باستانشناسی و کویر الفتی ناگسستنی و کهن دارد. چهره آشنایی است که خوی آزاد منشی، وارستگی و درویش نشی‌اش همواره او را بکنج قناعت و عزلت فرا خوانده و سعی براین دارد همچنان آشنای ناشناس بماند.

کویر:

جایگاه بکرپاکی‌ها

پهن دشت خاکستری تا آخرین منزلگاه افق ادامه دارد... تا آنجا که چشم از دیدن باز میماند... تا آنجا که شنهای ناآرام در سینه آبی آسمان محو میشود... اینجا دنیای همیشه زنده طوفانها است - و این تنها تغییر مداوم و پیوسته طوفانهای داغ و ملتهب و تمام نشدنی است که سکوت برهوت کویر را میشکند...

وقتی که خورشید سراز بستر شنزار برمیدارد و روز کویر با شکوهی خیره ساز آغاز میشود، لیبب گرما همه جا را فرا میگیرد. زرات شن ریزه‌های کویر آنچنان عاشقانه این گرما را می‌پذیرند، و دل بدان میندند که گویی سالهاست از گرمای توانسوز خدای آتش بی بهره‌اند. خورشید کویر، خورشیدی دیگر است، با زمین پیوندی نزدیکتر و با شنزار دل‌بستگی جاودانه دارد. صبح از دل شنزار برمیاید و شب هنگام در آغوش شنزار می‌میرد...

کویر جایگاه بکرو دست نخورده پاکی‌هاست... خطوط مورب و پیچ در پیچ شن زار کویر آنچنان منظم و آرام در همه جا دامن گسترده که گویی پارچه‌ای هزار رنگ از حریر لطیف روی دشت را پوشانده است.

گاه نسیم ملایمی این پارچه لطیف را جابجا میکند و رنگها و خطها لغزش آغاز میکنند و منظره‌ای بس زیباتر پدید میآورند و گاه این نسیم به طوفانی

۷ سال کاوش در دل کویر لوت

فرضیه تاریخی بین‌النهرین دیگرگون میشود: کویر لوت مرکز تمدن بشریست

علی حاکمی باستانشناس و مهندس ارشیتیک که فقط برحرفه باستانشناسی خود میبالد. او مهندسی ارشیتیک را بخاطر ذوق و علاقه‌ای که به هنر باستانشناسی دارد تحصیل کرده و از این حرفه پولساز و در راه دیگری بجز حرفه باستانشناسی سود نچست است...

رو در روی هم نشسته‌ایم مشکل است که از او بخواهم از کجا شروع کند... خط اصلی گفتگوی ما براساس یک عمر تلاش او در کار باستانشناسی کویر و کشفیاتی است که چنانچه

میتازد و هرچه را که در پیش روی دارد نابود میسازد، آری کویر میخواید همیشه و تا ابد دست نخورده و آرام بماند...

باستانشناس پیر با کوله بار خویش در نقطه آغاز ایستاده و به دور دستها مینگرد... آنچه در اندیشه او میگردد با عمیق‌ترین و پنهانی‌ترین اسرار زندگی بشر خاکی پیوند دارد. او احساس

همواره مورد توجه دانشمندان و جهانگردان بوده است.

دشت لوت که از کویر لوت و باتلاق «جزموریان» تشکیل شده سراسر شمال شرقی و مشرق کرمان را فرا گرفته و به این منطقه ویژه‌گی جغرافیایی منحصر بفردی بخشیده است. این بیابان وسیع که به کویر لوت موسوم شده از جنوب خراسان تا منطقه مرکزی کرمان کشیده شده و از لحاظ محیط زیست حیوانی و گیاهی به سه منطقه شمالی، مرکزی و جنوبی تقسیم میشود. عریض‌ترین قسمت دشت لوت در ناحیه مرکزی قرار دارد.

لوت در دوران دوم و سوم معرفت الارضی دریایی عظیم بوده است اما در اواخر عهد سوم بعلت تغییراتی که در سطح زمین بوجود آمده به تدریج از حالت دریایی و کویری خارج شده و بصورت بیابان در آمده است.

مساحت دشت لوت ۸۰ هزار کیلو متر مربع است و سراسر آن از تپه‌های رسی و شنی پوشیده شده است تغییرات عظیم این دشت طی چندین هزار سال به سبب آب و هوای متغیر ناحیه است و یکی از عوامل مهم بادهای موسمی ۱۲۰ روزه است که از اوایل خرداد تا آخر شهریور ماه بطور مداوم از جنوب شرقی بطرف شمال غربی میوزد و باعث گرگونیهای جوی میشود.

امروز در غرب شهداد «خبیص سابق» یک رشته تپه‌های موازی بعرض ۵۰ کیلومتر و بطول ۲۰۰ کیلومتر وجود دارد، که از شرق آبادی کنسیت تا «رود شور» ادامه پیدا میکند. این تپه‌های موازی که ارتفاع آنها در بعضی نقاط به ۵۰ متر هم میرسد بر اثر باد بصورت دالانهای موازی در آمده‌اند و در محل به آنها «کلوت» میگویند.

عامل دیگری که در تخریب لوت موثر بوده است سیلابهای اتفاقی و شدید است که هر چند وقت یک بار زمینهای حاشیه لوت را مورد هجوم قرار داده است. امروزه در حاشیه غربی لوت آثار خرابی این سیلاب‌ها بحد و فور موجود است و مبینیم که چگونه باعث از بین رفتن حاشیه شده...

بهترین نمونه، تمدنهای قبل از تاریخ شرق شهداد است که در اثر سیلابها از بین رفته ولی دوباره در ناحیه دیگر، که متناسب با زندگی آنروز بود. ایجاد شده و تمدنی گسترده را در حاشیه لوت بوجود آورده است.

علت دیگر تهدید تمدنهای حاشیه لوت - خصوصاً در منطقه غربی آن، از بین رفتن درختان و زندگی نباتی حاشیه بوده است.

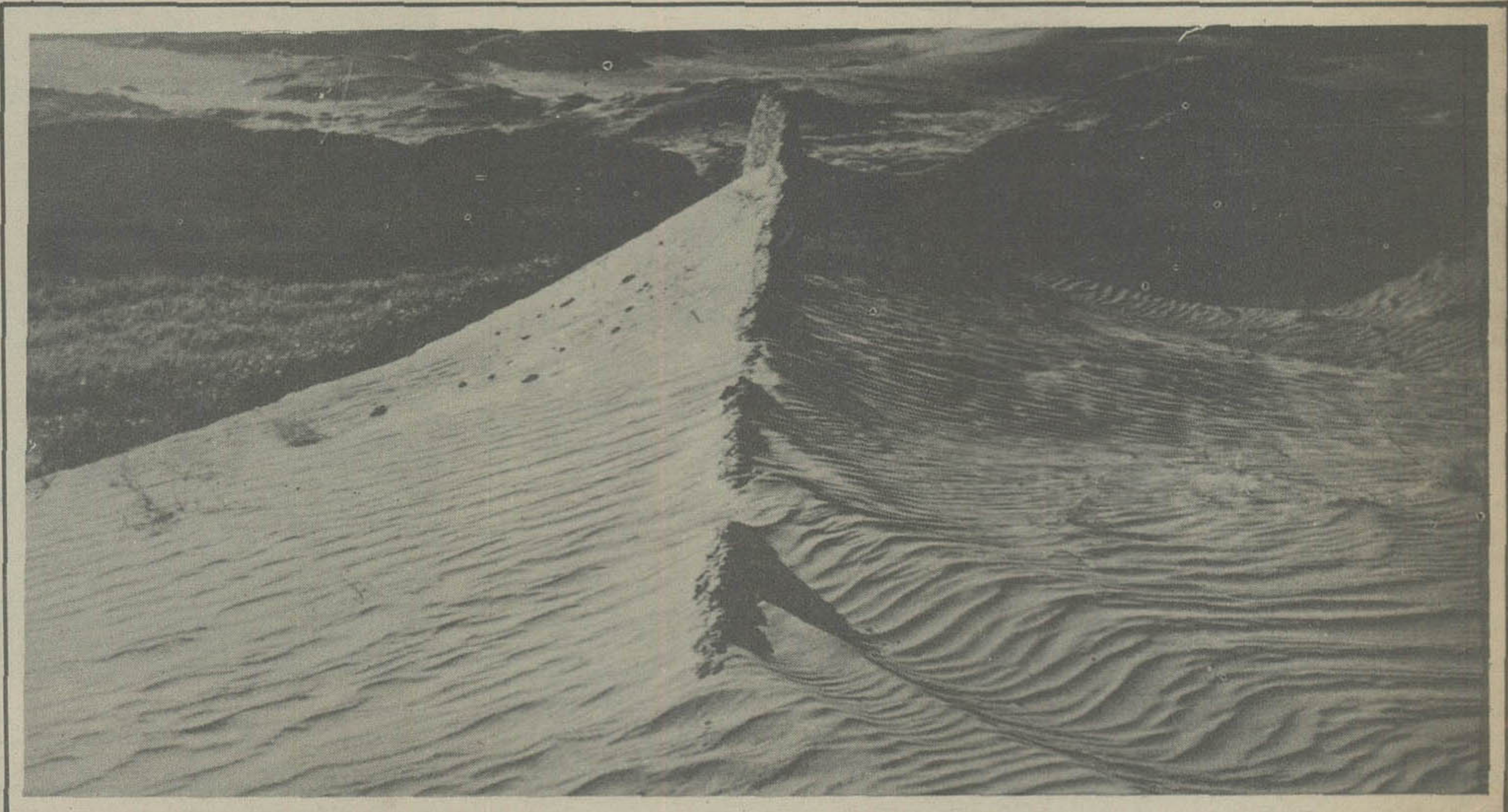
آثاری که در کاوشهای چند سال اخیر لوت بدست آمده، حاکی از آنست که از منطقه «کنسیت» یعنی شمال بم تا رود شور که حدود ۳۰۰ کیلومتر است درختان جنگلی فراوان از نوع گز، کهور و تاغ وجود داشته است که بعلت

خواهد آمد در زمانی نه چندان دور خط سیر تاریخ تمدن بشر را دیگرگون خواهد ساخت.

کویر لوت کجاست؟
مردم گرم و سرد پوشیده روزگار، از کویر لوت که سالها مأمن و جایگاه کاوشهای او و گروه همکارانش بوده است چنین یاد میکنند:
کویر لوت در شمال شرقی استان کرمان قرار گرفته و موقعیت استثنایی این دشت

میکند، در اعماق دریای شن کویر تمدنی جاودانه نهفته است. قلبش آگاهی میدهد، کویر مهد تمدن ساکنان کره خاکی ماست...

او میخواهد به قلب تاریخ راه یابد، از اینروی بی مه‌ایا بر سینه کویر پای مینهد و بسوی معشوق خویش میشتابد... گرچه بخوبی از خشم و آرامش و زیبایی و نازیبایی این معبود آگاه است.



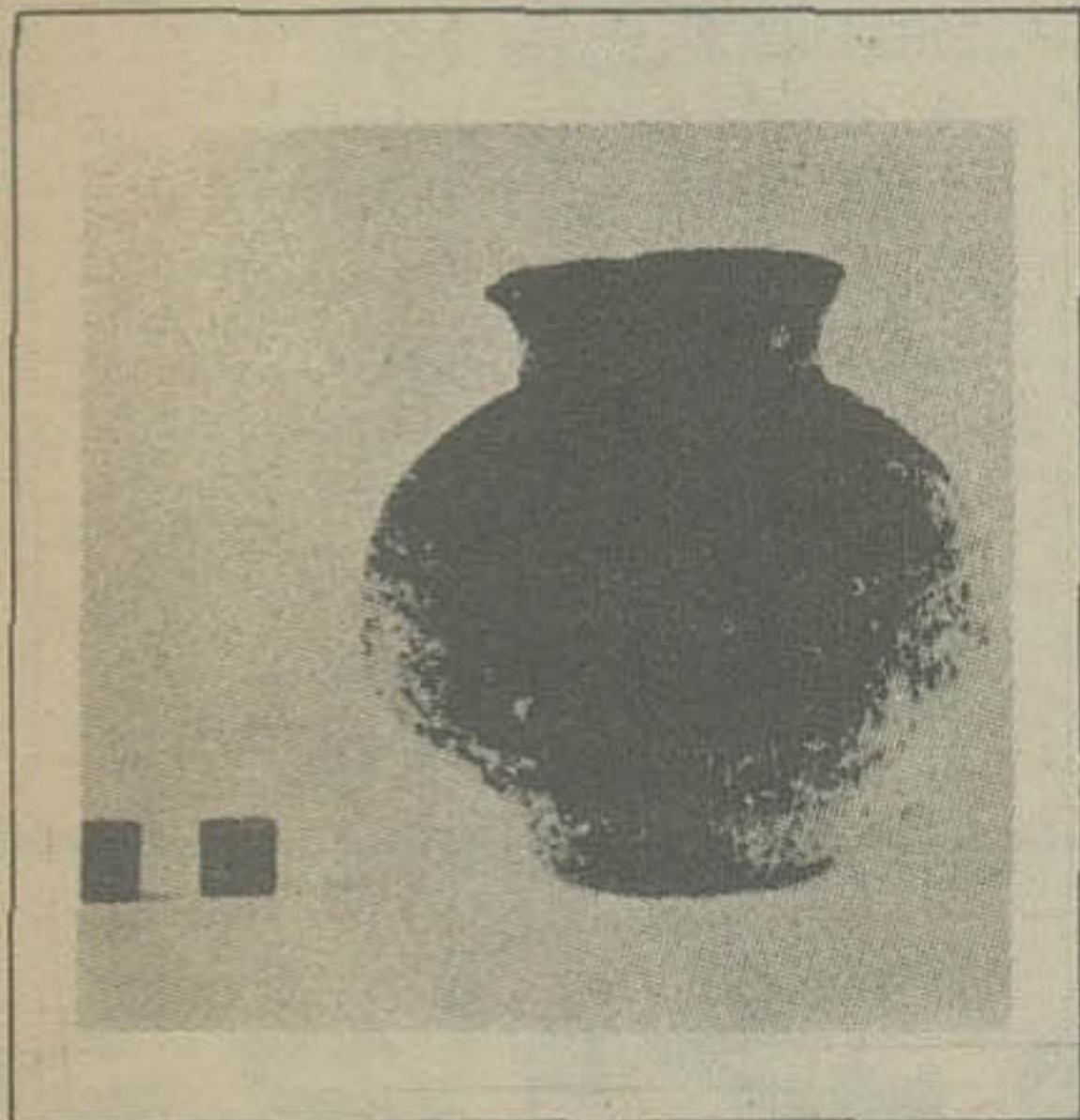
خشم‌آگین مبدل میشود و زمین و زمان را در هم میریزد.

طوفان کویر بی ترحم است... و شاید طوفان تر سلاح جاودانه کویر است که هرگز رست نمیدهد بیگانه‌ای پای بریستر بکر دست نخورده کویر بگذارد... طوفان کویر، نابهنگام و شلاق وار

بطور کلی خط مراحل زیرین را بيموده است.
 ۱ - دوران هیراتیک (دوران نقش)
 ۲ - دوران ارکانیک (نقشهای هندسی)
 ۳ - خطوط مبخی
 ۴ - مبخی قدیم، متوسط - جدید
 و مادر شهداد خطوط پیکتوگرافیک (نشانه‌ای) پیدا کردیم و این اوایل خط و ترویج آنست البته خطوط پیکتوگرافی تا بصورت کتیبه مفصل پیدا نشود، قابل مطالعه نیست. و مادر کتیبه موفق به پیدا کردن خطوط پیکتوگرافی شدیم و کتیبه کوچکی روی سفال بدست آمد که بوسیله پرفسور «هینز» استاد دانشگاه «گوتنگن» المان خوانده شده است و در این زمینه پرفسور «هینز» نامه‌ای برای من ارسال داشته که موجود است.
 این کتیبه که بخط ایلامی کهن روی لبه سفال قرمز رنگی بدست آمده ترجمه‌ای به این مضمون دارد: «شصت کا آب باران شیرین، یا خوانده شدن این کتیبه مجهولات زیادی بر ما روشن گردید.

جمله آب باران شیرین دلیل بر جمع آوری آب در ظرف مخصوصی است که بعنوان تبرک به افراد معین داده میشده و یا جهت مردگان در قبر میگذاشتند. کشف علائم و حروف نشانه‌ای متنوع رشد تمدن را در این محل و احتیاج آنانرا به مقایسه کتیبه روشن میسازد. گروه تحقیقات باستان شناسی دشت لوت هنوز امیدوار است که در کاوشهای آتی به کشف مدارک مدون والواح گلی و خطوط و علائم دیگری نائل آید.
 با کشف سفالهای متنوع ساده و نقشدار اهمیت هنر سفالگری در خبیص باستانی معلوم میگردد و نیز کوره هائی که در نزدیکی محل کاوش پیدا شد ساخت اشیاء سفالی را در محل مزبور مسلم میدارد. ضمناً نوع سفالهای مکشوفه حاکی از هنر سفالگری پیشرفته‌ایست که در هزاره چهارم و سوم قبل از میلاد در این ناحیه رواج داشته است.

در اینجا مهندس حاکمی به نکته بسیار با اهمیتی اشاره می کند و می گوید: رابطه‌ای که کرمان در قدیم با شرق و غرب داشته با کشف این آثار از اهمیت تازه و بیشتری برخوردار می شود. کرمان منطقه‌ای بکر و دست نخورده است که اگر کاوشی در نقاط مختلف آن ادامه پیدا کند، نظر مورخین پیرامون فرضیه بین النهرین بکلی دیگرگون می شود. با کشف اشیاء جدید و نیز خط ایلامی کهن این نظریه پیش می آید که اشیاء فلزی از غرب به شرق نیامده است. یعنی



از سومرو اکد به کرمان وشوش نرسیده بلکه این ساکنان متمدن منطقه کرمان بوده‌اند که تمدن را به شرق گسترش داده‌اند. وفور معادن مس فعلی در کرمان و نیز پیدایش کارگاههای دوب مس در کویر لوت گواه بر این است

محله صنعتگران

در فاصله این گفتگوی طولانی مهندس حاکمی، عکسهای مستند و بسیار جالبی را از کشفیات انجام شده ارائه می دهد و یکی از این عکسهای مستند مربوط به آثار مکشوفه متعلق به ۵ کارگاه ذوب مس است. می گوید: در قسمت شمال شرقی کارگاه (ا) به منطقه جدیدی برخورد کردیم و موفق شدیم بناهای اواخر هزاره چهارم را که با خشت و چینه ساخته شده پیدا کنیم. این بناها شامل کارگاه ذوب مس است که ما بدان نام محله صنعتگران دادیم. کوره ها، انبارها (برای نگهداری مس) و محل کارگاهها و آثار و شواهد دیگر برآستی اعجاب انگیز است. باید یاد شد این کارگاهها روشن شد که رسته های صنعتی در ۵ هزار سال قبل نیز در کنار هم بکار لپشتال داشته‌اند. در همین مکان مقادیر زیادی سفال و بقایای سنگ مس و مس ذوب شده بدست آمد. همچنین مقدار زیادی ظروف مسی مختلف که از لحاظ فرم خیلی متنوع است و نیز چند سلاح مختصر جنگی که از لحاظ هنری قوی است بدست آمد. نکته مهم اینکه در این محل ابزار و سلاحهای جنگی چندانی پیدا نشد و این امر نشانه ایست که اقوام متمدن پنجهزار سال پیش ساکن شهداد اصولاً مردمانی نیک نفس بوده‌اند و با جنگ و ستیز سروکار نداشته‌اند.
 بقیه در صفحه ۶

شهداد در جلگه کوههای هشتادان و جفتان واقع شده و این شهر چندین مرتبه بر اثر تغییرات طبیعی تغییر مکان داده و شهداد امروز در کنار شهداد قدیمی قرار دارد. تمدنهای تاریخی در لوت از حاشیه دشت بظرف غرب عقب نشینی کرده‌اند و به همین دلیل این سیستم را تمدن طبقاتی نام داده‌اند. در باره تمدن طبقاتی توضیح بیشتری می خواهیم؟

پاسخ می دهد: از نظر جغرافیائی منطقه سکونت انسانها - دو نوع تمدن یعنی تمدن طبقاتی یا عمودی و تمدن افقی وجود دارد.
 تمدنهای افقی، جزو تمدنهای گسترده است به این نحو که ساکنین منطقه بواسطه محیط زیست و عوامل جوی بارها و بارها تغییر مکان داده و بطور افقی اماکن تازه‌ای را برای سکونت برگزیده‌اند، این نوع تمدن افقی در شهداد وجود داشته و علت پیدایش این تمدنها همان آب و هوای منطقه بوده است.

اما تمدنهای عمودی یا طبقاتی، شامل انسانهایی می شود که نسل به نسل در یک منطقه بوجود آمده و از میان رفته‌اند و جای سکونت خود را تغییر نداده‌اند.
 اصولاً «این قبیل تمدنها در کنار مناطقی بوجود آمده که مثلاً» از آب دایم و فراوان برخوردار بوده‌اند و نیازی به کوچیدن نداشته‌اند.
 در شهداد ۵ خوزه آبی وجود دارد که از جنوب به ترتیب عبارتند از: بم کشیت، پشویه، خبیص (شهداد کنونی) و دهنه غار که به رود شور می خورد و آخرین منطقه غرب لوت است و بعد از آن حوزه آبی وجود ندارد.

نامه های گلی

شینی جالبی که در کارگاه آزمایشی اول بدست آمده گلوله سفالی توخالی نقشدار است که در جوف آن تعدادی سنگهای کوچک می ریخته‌اند و سپس در آنرا می بستند. از این گلوله بعنوان نامه اشیاء ارسالی استفاده میشد

کشف خط ایلامی و آثار ناشناخته تمدنهای پیش از تاریخ در کویر لوت

یعنی به تعداد سنگهای داخل گلوله صاحب جنس میبایست شینی تحویل گیرد. از این نوع گلوله های در بسته در شوش تعدادی پیدا شد که بر سطح خارجی آن با استوانه های نقشدار مهر شده است و از آنها به منظور فوق استفاده هزاره است قدمت این گلوله های گلی به اواسط هزاره چهارم ق. م به زمان شهر نشینی جدید ایلام مربوط میگردد. با تطبیق گلوله گلی خبیص با گلوله های مکشوفه در شوش قدمت این کارگاه آزمایشی به اواسط هزاره چهارم قبل از میلاد میرسد. علاوه بر گلوله مزبور تعدادی ظروف سفالین ساده نخودی نارنجی و خاکستری رنگ کشف شده است.



تغییر مسیر تاریخ

می دانم یکی از کشفیات مهم مهندس حاکمی و یارانش، کشف خطوط و علائم ایلامی است که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، در این زمینه از او می پرسیم ووی در پاسخ می گوید:
 هیات اکتشافی، تاکنون ۶۰۰ علامت نشانه‌ای بدست آورده که هریک از این علائم کلمه است.. پاره‌ای از این علائم خانوادگی و قبیله‌ای بوده و بوسیله رد و بدل کردن آن افراد یک قبیله میتوانستند با یکدیگر حرف بزنند. همین علائم خانوادگی به تدریج عمومی شد و مقدمه پیدایش خط از همینجاست. ابتدا علائم بجای کلمات پیدا شد و این کلمات عینی بصورت سیلا بیبک و الفبابتیک در آمد.

و ۲۵۳۴ بعلم مختلف موفق نشد به لوت سفر کند و در نتیجه در کار اکتشاف ۲ سال وقفه حاصل گردید. با این وجود حاصل هفت سال کاوش باقیمانده استثنایی و در خور توجه است. البته وقتی گفته می شود، هفت سال کاوش منظور این نیست که هیات باستانشناسی در سراسر سال در محل بود. بلکه این هیات بنا به مقتضای فصل از اثر ماه تا آخر بهمن ماه هر



سال بمدت ۲ ماه کار خود را پی گیری کرده است.
 - می پرسیم اعضای هیات چه نوع تخصصی دارند و کارشان چیست؟
 می گوید: هیات باستانشناسی ما شامل باستانشناس، نقشه بردار، نقشه کش، عکاس، وصال (کسی که اشیاء را ترمیم می کند) راننده، سرکارگر متخصص و کارگر متخصص بود.

بریده شدن بتدریج معدوم شده و محیط را برای حمله بادهای موسمی و پیشروی شنهای روان آماده کرده است.
 درختان گز لوت از نوع گزهای تنومندی است بنام «تاماریکس رویال»، که در مدتی کوتاه به ارتفاع زیاد رشد میکند. این نوع گز ریشه‌های فراوان در لابلای ماسه‌ها و شنها میدواند و آب فراوان در آنها ذخیره میکند.

آبادیهایی که در حاشیه لوت وجود دارد و در قدیم هم از شهرهای مهم محسوب میشدند بترتیب عبارتند از: بم، کشیت، پشویه، شهداد، «خبیص سابق» در غرب لوت، خوسف، کالی، جنگل، طیس در شرق و آبادیهای ریگان، فهرج و نما شیر در جنوب...
 - مهندس حاکمی در زمینه نظریه مورخین و جغرافیا نویسان پیرامون کویر لوت به مقدمه‌ای اشاره میکنند که بر جزو راهنمای نمایشگاه دشت لوت نگاشته است - آبان ۲۵۳۱ جشن فرهنگ و هنر - من نیز از این مقدمه و مطالب بعدی آن برای تکمیل این مقال سود میجویم:

«قدیمترین مطالبی که درباره لوت از جغرافیا نویسان اسلامی مانند اصطخری - ابن حوقل و مقدسی برجای مانده مربوط به اواسط قرن چهارم هجری «دهم میلادی» است. اینان در آثارشان راهها و اسامی دهات و آبادیهایی را شرح داده‌اند که بعدها بطور نسبی مورد تایید محققین قرار گرفت. دانشمندان و جهانگردان غربی که از قرن هفدهم به بعد باین منطقه مسافرت کردند بیشتر بخاطر اکتشافات جغرافیائی زمین شناسی، خاک شناسی، گیاه شناسی، جانور شناسی و معادن باین بیابان ناشناخته پای نهادند و برخی از آنها به اعمال متهورانه نیز دست زدند.
 در آغاز راه

* - گروه شما از چه زمانی کاوش در لوت را آغاز کرد و اصولاً از کجا و چگونه آگاه شدید که در این منطقه آثار تاریخی وجود دارد؟
 - تا چند سال قبل از لحاظ باستانشناسی و شناخت تمدنهای حاشیه لوت مطالعاتی انجام نگرفته بود، چون تصور وجود تمدنهای کهن در کناره‌های این دشت غیر مسکون نمیرفت. در سال ۱۳۴۶ هنگامیکه گروه تحقیقاتی موسسه جغرافیائی دانشگاه تهران در بخش شهداد «خبیص» مشغول مطالعات جغرافیائی و بررسیهای مورد. علاقه خویش بود، در شرق این ناحیه در محلی بنام «چاله تکاب» به نمونه‌هایی از سفالهای سطحی برخورد کردند. وجود سفالهای پراکنده مورد توجه دکتر احمد مستوفی رئیس گروه مزبور قرار گرفت. وی پس از مراجعت به تهران نمونه‌های مزبور را در اختیار اداره کل باستان شناسی قرار داد.
 باتوجه به این امر در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۷ هیئتی از طرف اداره کل باستان شناسی همراه گروه جغرافیائی دانشگاه تهران اعزام شهداد شد تا برای شناسائی محل بررسی کاملتری انجام دهد.

گروه باستانشناسی دشت لوت که موجودیت آن از این تاریخ پایه گذاری شد در شرق خبیص «شهداد» به مطالعات و بررسیهای دامنه داری دست زد.
 در نتیجه به کشف تمدنهای قبل از تاریخ اواخر هزاره چهارم و اوائل هزار سوم ق. م. توفیق یافت.

پس از انجام کار، گزارش مطالعات و بررسیهای موفقیت آمیز خود را به اداره کل باستانشناسی تسلیم کرد.
 با توجه به اهمیت باستانی این محل، از سال ۱۳۴۸ به بعد هرساله گروه باستانشناسی دشت لوت مسقلاً در شرق خبیص «شهداد» به کاوشهای علمی همت گماشت. این اقدام با احتساب و کسر ۲ سال وقفه در کار اکنون ۷ سال است که ادامه دارد و باز هم امکان دارد ادامه یابد. هیات باستانشناسی در سالهای ۲۵۳۳

کارگرانی نیز که با ما همکاری می کنند، تقریباً «ورزیده و متخصص شده‌اند، زیرا ما در طول ۷ سال فعالیت همواره از وجود کارگران ثابت استفاده کرده‌ایم و یک کارگر یا کلنگ دار و یا بیل دار است. حمل خاک نیز بعهده کارگران کم تجربه گذاشته می شود. کارگران در محل کارگاههای که روی کویر مشخص شده کار خود را با نظارت کارشناسان آغاز می کنند و سرکارگر متخصص دقت می کند که کارگر کلنگ خطا نزند. موقی که شینی از زیر خاک خارج شد، ادامه کار به عهده سرکارگر متخصص است، زیرا خارج ساختن شنی خود تخصص می خواهد.
 برف در کویر

مهندس حاکمی سپس به نکته جالبی در زمینه موقعیت خبیص «شهداد» اشاره می کند و می گوید: برخلاف نظراتی که تاکنون ارائه شده، دشت لوت یک منطقه بیابانی است و کویر نیست و این منطقه بر اثر عواملی که ذکر شد بتدریج بصورت کنونی در آمده است. مناطقی که در حاشیه لوت قابل زیست هستند، منطقه غربی دشت لوت را شامل می شود و در حد فاصل میان کرمان و شهداد قرار دارند. در این محل منابع آبی خوب و دائمی وجود دارد. برف در ارتفاعات ۴۲۰۰ متری قله جوشان در سراسر سال وجود دارد و افرادی که در خبیص و دردل کویر هستند ناظر قله پر برف این منطقه هستند. در حالیکه خودشان در هوای ۵۰ درجه بالا صفر زندگی می کنند!
 ناظران این صحنه در فاصله ۳۰ کیلومتری



از ارتفاعات جوشان قرار دارند و این خود از شگفتی های طبیعت منطقه بشمار می آید.



سلطان صاحبقران، برشی از تاریخ

نویسنده و کارگردان: علی حاتمی
بازیگران: جمشید مشایخی - پرویز فنی
زاده - ایرن - زری خوشکام و ناصر ملک
مطیعی

* برگردانی مقطعی از تاریخ به نمایش، محتاج خیره شدن در زوایای پنهان و از چشم دور مانده‌ی انگیزه‌های وقایعی است که در آن دوره‌ی تاریخ، روی داده است. صرف تصویر کردن رخداد هائی که علت و معلول هر کنش و واکنشی در نظر گرفته شود، نمایشی قشری است که در حد روایتی بی بنیاد باقی میماند. پی جونی انگیزه‌ها روابط و مسائل پشت پرده‌ی تاریخ، سالیانی تحقیق و بررسی می طلبد و مهمتر از همه اینکه: چهره‌های تاریخ ساز و خصلت‌هایشان، می باید از نظر گاهی عادلانه، برانداز شوند. ازین خاطر مسئولیت «نمایش ساز»، خطیر و پرخطر است. چه، برشی از یکدوره‌ی تاریخ را باز گو میکند که تاریخ، خود، نقطه نظرش را درباره‌ی این دوره‌ها ابراز کرده است. پس، هرگونه برداشت شخصی و تلقی آزاد، که مغایر با قضاوت تاریخ باشد، مردود است و با واکنشهای منفی رویارو میشود. میتوان در باز سازی شخصیتها، در محدوده‌ی شناخته شده انسان، نگاهی تازه انداخت. اما خصلت‌های یک چهره‌ی تاریخی را یکسره دگرگونه کردن، موجه نیست.

روسلینی از «مسیح» انسانی زمینی ساخت. و او را بعنوان وجودی لمس پذیر مورد بررسی قرار داد. با اینهمه، شخصیت شناخته شده‌ی «مسیح» را محترم میداشت. یعنی برآیند «مسیح» او، همان برآیند «مسیح» نیکلاس ری در «فروغ بی پایان» است. منتها اگر «ری» نتوانست یا نخواست تابه این رسول، زمینی بنگرد، روسلینی از عهده برآمد. اشاره‌ی دیگر: آغا محمد خان قاجار، قسی القلب و بی عاطفه بوده، فتوحاتی هم داشته. در باز سازی شخصیت او، اگر سازنده نمایش - تاتر یا سینما - فتوحات او را زیر ذره بین بگذارد و درشتنمایی کند، باز هم مختصات اخلاقی او، می باید مورد نظر باشد. یعنی که جنبه‌ای از شخصیت یک چهره‌ی تاریخ را بررسی کردن، نباید مانعی شود تا در کل کاراکتر او، تغییراتی متضاد با نظریه‌ی تاریخ پدید آید.

در فصلی از دوره‌ی قاجار، آنچه میان ناصرالدین شاه و «میرزا تقی خان فراهانی» اتفاق افتاد، برخلاف ظاهر ساده‌ی رویداد، و اینکه میتوان قضایا را درین نتیجه گیری خلاصه کرد که: «شاه قاجار، در اثر شکایت درباریان امر به کشتن امیر داد»، رابطه‌ی پیچیده‌ای جریان دارد که محتاج توجه دقیقی است. چگونه شاه قاجار با آنهمه طبع حساس، به کشتن «امیر» فرمان داد؛ بویژه که میدانیم دلبستگی و احترام عمیقی نسبت به او دردل داشته است: «جناب امیر نظام،

«به خدا قسم، به خدا قسم هر چه مینویسم حقیقت است و فوق العاده شما را دوست میدارم. خدا مرا بکشد اگر بخوام تا زنده‌ام از شما دست بردارم. یا اینکه بخوام بقدر سر سوزنی از عزت شما کم کنم. طوری نسبت به شما رفتار خواهم کرد که حتی یک نفر هم از موضوع اطلاع پیدا نکند. بنظر می آید که زیادی کار شما را خسته کرده بود، حالا دو سه قسمت کارها را به عهده خودم گرفته‌ام. تمام فرامین نظامی و کشوری که سابقا به مهر و امضای شما صادر می شد، از این به بعد هم به مهر شما خواهد بود. تنها فرقی که کرده این است که مردم ببینند من شخصا به امور غیر نظام رسیدگی میکنم. در کارهای نظام ابدا دخالتی نخواهم کرد مگر چیزی که شما مصلحت بدانید...»

روز دوم عزل «امیر» دستخط مهربان شاه قاجار خطاب به او، نگاشته شد. پس: شاه، اطمینان و محبت درونی و باطنی نسبت به امیر، در خود داشته. بنا به مدارک، شاه هنگام تصمیم گرفتن در باره قتل امیر به برزخی روحی دچار شده و کشاکش عاطفی سختی را پشت سر گذاشته به این نتیجه میرسیم: درست که شاه، امر به کشتن امیر داد اما فشارهای خرد کننده‌ای را از سوی عوامل بیرون از خود، تحمیل کرده است.

پس در نمایش این واقعه، هر دو سوی سکه می باید ساخته و پرداخته شود. موردی که «علی حاتمی» بعنوان سازنده‌ی این مقطع تاریخی، به فراخور امکانات، در «سلطان صاحبقران» رعایت کرده است.

شک نیست که «حاتمی»، با مطالعه و از سر هوشیاری با مسائل طرح شده در مجموعه، روبرو شده است.

بقیه در صفحه ۱۴

فیلم مشترک و تجربه تلخ

* تهیه فیلم مشترک با کشورهای خارجی هم از آن حرفهائی است که همیشه مورد بحث دست اندرکاران امور هنری بوده است. چندی پیش در روزنامه‌ها خبر داده بودند که بزودی یک فیلم مشترک در امریکا بنام «کاروانها» ساخته خواهد شد که در آن گروهی هنرپیشه خارجی از جمله انتونی کونین و از ایران بهروز وثوقی بازی خواهند کرد. راستش خواندن این خبر هیچ نوع اشتیاقی در نگارنده بوجود نیاورد. چرا که ماهمیشه از فیلمهای مشترک تجربه تلخ و غم انگیزی داشته‌ایم. یک زمانی آمدند و فیلم «ده بومی کوچولو» را در ایران ساختند. در این فیلم ناصر ملک مطیعی و سپیده و یکی دوتن دیگر از هنرمندان ایرانی شرکت داشتند. وقتی فیلم در فرانسه بنمایش در آمد معلوم شد که نقش هنرمندان وطنی از «حقیقه» تجاوز نمیکند! یا آمدند و فیلم «صحرائ تاتارها» را ساختند. تهیه این فیلم با جنجال و سروصدای زیادی توأم شد. بودجه سرمایه دار ایرانی، و عوامل ایرانی در اختیار گروه سازنده قرار گرفت. کارگردان این فیلم «روزلینی» معروف بود. وازایران سعید کنکرائی و محمد علی کشاورز بازی میکردند. وقتی این فیلم در جشنواره گذشته فیلم تهران نمایش داده شد، تماشاگران فیلم را «هو» کردند و لعن و نفرین بکسانی فرستادند که بازیگران ایرانی را که بیش از چند تاییه در فیلم نبودند به «بازی» گرفته بودند. اینست که زرمزه فیلمهای مشترک انهم با آن هزینه گزاف و سرسام آور هیچ خشنودکننده نیست و هیچ تحرکی هم بوجود نمی آورد. انهم در شرایطی که دست اندرکاران سینمای فارسی فعلا در بدرینال ساختن فیلم میگردند. با بولی که خرج یک فیلم مشترک میشود. حداقل میشود بیست فیلم فارسی را شروع کرد و گروه زیادی را بپازی و تحرک واداشت. دوستی میگفت در حالیکه سینمای ایران یک پایش می لنگد، آیا صحیح است که قبل از مداوای این سینما، به سرمایه گذاری در فیلمهای مشترک روی بیاوریم؟

م. صفار

* این صفحات «هنر ۳۶»

زرمزه هائی را در میان هنر دوستان واقعی برانگیخته است. حالا هنرمند و هنردوست ایرانی میدانند که در این صفحات خیلی جدی تحویل گرفته میشود و اگر قرار باشد انتقادی در مورد اووکارش مطرح باشد از قلمس تسد وتیز نویسندگان این صفحه در امان نخواهد ماند. همانطور که در اولین شماره وعده داده بودیم مانگاه مومنانه وشریفی نسبت به هنرداریم و خواهیم داشت و خط مشی مشخصی را دنبال خواهیم کرد. هفته گذشته وقتی «هنر ۳۶» در چهار صفحه ارائه گردید اشتیاقی خیلی از دست اندرکاران را بر انگیخت... اما واقعیت اینست که تکلیف صفحات هنری هیچگاه بطور مشخص روشن و معلوم نیست. چرا که فی المثل ممکن است یک رپورتاژ اجتماعی خواننده بیشتری داشته باشد و یا مطلب دیگری خواننده روزنامه را بیشتر راضی نماید. ازاینرو بازمه صفحات هنر ۳۶ اب رفت و اینتهفته و احتمالا هفته های آینده انرا در دوصفحه ملاحظه میکنید. کمبود جابرای ارائه مطالب مختلف، از عمق و بسط مطلب میکاهد و چه بسا که خیلی از مطالب بقول معروف زمین می ماند! بهرحال امیدواریم که باهمین دوصفحه و مطالب کوتاه و «درز» گرفته شده همراهی مان کنید و برای صفحات هنر ۳۶ نامه بنویسید و مارا بیشتر راهنمایی کنید.

حرفها و خبرها

فرمان آرا بعد از گسترش

همانطور که هفته گذشته خبر دادیم، بهمن فرمان آرا از سازمان گسترش سینمایی جدا شده و فعلا در دفتر پرویز صیاد مستقر شده است. بهمن جهت این روزها هرکس سراغی از او می گیرد بایدبا دفتر صیاد تماس حاصل کند: فراموش نکنیم که پرویز صیاد یکی از کسانی بود که باعث گرد هم آئی سینماگران پیشرو شد و سینماگرانی نظیر مسعود کیمیائی، سهراب شهید ثالث فیلمهایی بطور مشترک با او ساختند. اینطور که شنیده‌ایم حالا قرار است که فرمان آرا بطور مستقل در دو فیلم که مسعود کیمیائی و پرویز صیاد آن را میسازند سرمایه گذاری کند. در عین حال فرمان آرا میخواهد بزودی فیلم تازه‌ای را جلوی دوربین ببرد که ستاروی آن با همکاری هوسنگ گلشیری نوشته شده است.

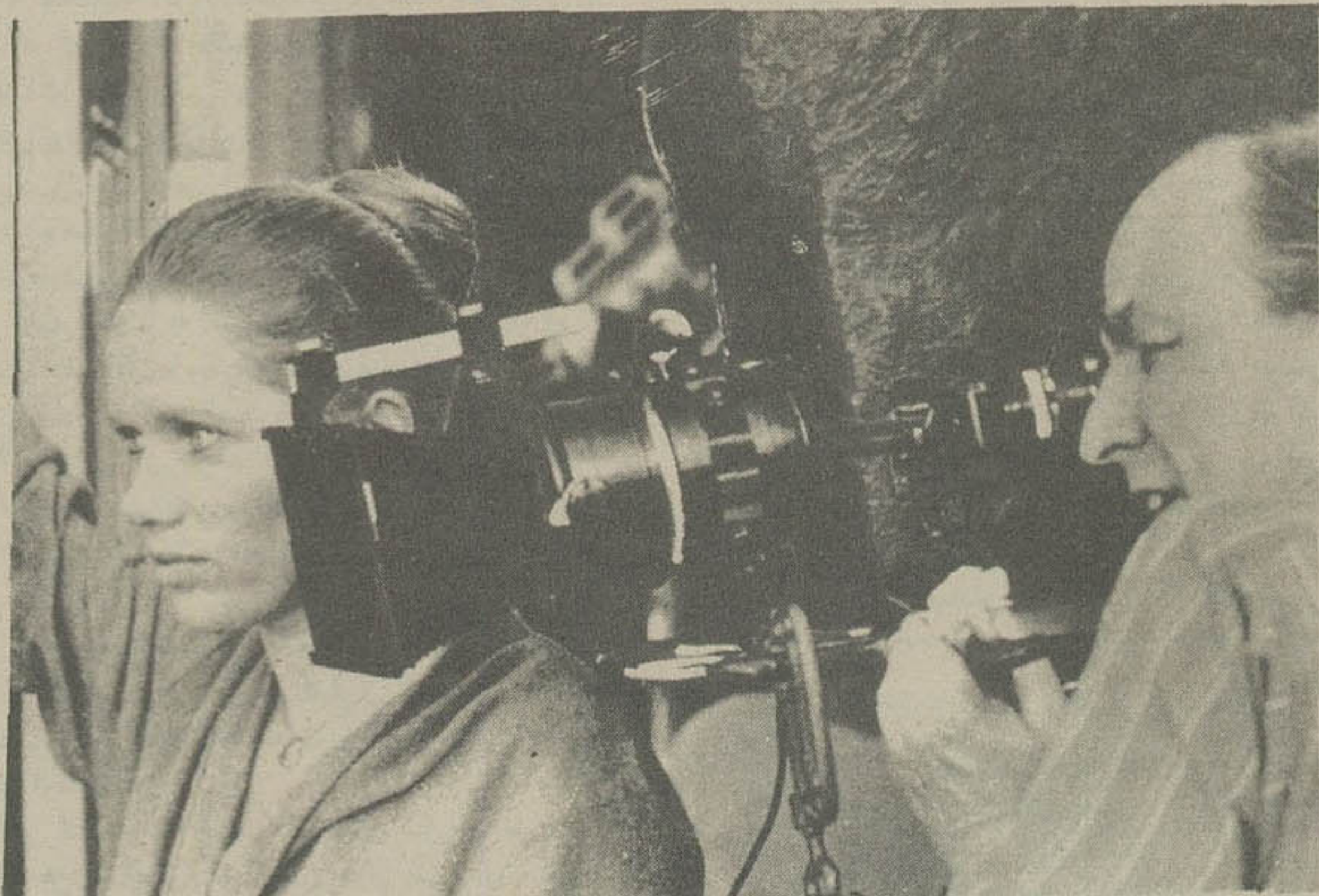
گرایش به فیلم مستند و تبلیغاتی گویا فیلمسازی سطح سینمای فارسی بمذاق خیلی از کارگردانهای سینما خوش نیامده و عده‌ای از سینماگران گرایش بطرف ساختن فیلمهای مستند و یا تبلیغاتی پیدا کرده‌اند. شک نیست که پول بیشتر در ساختن فیلمهای مستند و تبلیغاتی می باشد، چرا که بابت هر دقیقه فیلم حداکثر تا پانزده هزار تومان هم دریافت میدارند. از جمله کسانی که بساختن فیلمهای مستند و تبلیغاتی گریز زده‌اند میتوان از کامران شیردل سازنده فیلم جالب و کوتاه «انشب که بارون اومد» و فیلم سینمایی «صبح روز چهارم» نام برد. شیردل با اینکه فیلم سینمایی‌اش از موفقیت معنوی بسیاری برخوردار شد و آورا حسابی تحویل گرفتند معهدا همچنان ترجیح داده است که فیلم سینمایی نسازد.

مسئله‌ای بنام کمبود هنرپیشه

در حال سینمای ایران با کمبود هنرپیشه مرد و بخصوص زن روبرو است: بهمن جهت دست بسیاری از سازندگان فیلمهای ایرانی در پوست گردو مانده است! هیچ تهیه کننده‌ای حاضر نیست روی چهره های جوان و شناخته نشده سرمایه گذاری کند و باصطلاح ریسک نماید. از سوی دیگر بسیاری از فیلمسازان حاضر نیستند که با چهره های شناخته شده فعلی فیلم بسازند. چرا که این چهره ها اقتدر در سینمای مبتدل فارسی رنگ باخته‌اند که سینماگران از ترس اینکه مبادا به پرستیژشان لطمه بخورد حاضر بشرکت آنها در فیلم خود نمی باشند. از سوی دیگر بسیاری از سودجویان سینما حاضر بشرکت چهره های قدیمی که زمانی دستمزدشان از بیست هزار تومان تجاوز میکرد در فیلم خود نمی باشند. زیرا این چهره ها پیر شده‌اند و سینماگران خجالت می کشند که باینها بگویند بیش از سه یا چهار هزار تومان نمی توانیم بشما بدهیم. نمونه‌اش «کهنمونی» است که در اولین جلسه گفت و شنود حزب رستاخیز پشت میکروفون قرار گرفت و از فرصت استفاده کرد و هرچه در دل داشت بیرون ریخت.

کهنمونی میگفت فلان تهیه کننده یا فیلمساز از قیافه من دیگر خوشش نمی آید، او ترجیح میدهد که بجای من در فیلمهایش از چهره های ارزاقیمت و دختران سکسی استفاده کند. یکی دیگر میگفت این «محسن مهدوی» که زمانی هنرپیشه اول بود، حالا نقشهای کوچک با و میدهند و دستمزدش را جلسه‌ای می پردازند که در جمع از شش هفت هزار تومان بیشتر گیرش نمی آید. در اینجا این نکته جلب توجه میکند که هیچ بازیگری در سینمای ایران برای آینده‌اش تأمین ندارد و تا آن لحظه که بقول معروف بر خر مراد سوار است باید بارو بنبدیل خودش را ببندد. تازه اگر چهره های مشهور که تعدادشان از انگشتان دست تجاوز نمیکند اجازه خود نمائی با آنها بدهند.

«اینگرید برگمن» جلوی دوربین اینگمار برگمن



اینگمار برگمن پشت دوربین آخرین فیلمش

* «اینگمار برگمن» فیلمساز نامدار سوئد، اکنون پشت دوربین چهل و یکمین فیلمش است. و نکته‌ی جالب آن که، اینگمار برگمن برای اجرای نقش اول این فیلم که «آهنگ پائیز» نام دارد، «اینگرید برگمن» ستاره مشهور و محبوب را فرا خوانده است که حاصل کار دو دیدنی باشد.

سناریوی فیلم «آهنگ پائیز» را برگمن بر اساس داستانی از خودش نوشته است و حوادث آن بر اساس در گیریهای عاطفی دو زن است:

یک مادر و دخترش. مادر مستبد و حکمران، دخترش را زیر تسلط خود دارد. دختر نیز رام اوست اما به تدریج، با پیش آمدن ماجرائی، دختر طغیان می کند. همچون اغلب فیلمهای برگمن، آهنگ پائیز هم دارای آن جنبه‌های روانکاوانه‌ایست که آن را از سطح جدا می کند. در این فیلم که در «اسلو» پایتخت نروژ فیلمبرداری می شود، اینگرید برگمن، نقش مادر را به عهده دارد و «لیوا ولن» بازیگر چند فیلم برگمن، به نقش دخترش ظاهر می شود.



* تازه ترین گفتگو با دکتر هوشنگ کاووسی (منتقد و فیلمساز) درباره سینمای موجود ایران * سینمای ناسالم، مثل هرمریضی روبه نابودی می‌رود

دکتر کاووسی قبیل از هر صحبتی درباره بختهای اخیر سینمای ایران می‌گوید:
- در گذشته من پیش بینی میکردم که چنین وضعی پیش خواهد آمد - اما آن موقع می‌گفتند که کاووسی آدم مغرضی است - درحالیکه من درکمال صداقت و صمیمیت حرفهایم را می‌زدم، چون میدیدم سینمائی که آنها در پی بنای آن هستند، سینمائی است معیوب و ناسالم که مثل تمام آدمها و حیوانات و نباتات مریض به سوی مرگ و نیستی پیش می‌رود.
نمیخواهم در این مورد ادعائی داشته باشم - اما بهرحال در این حرفه کار کرده‌ام و مطالعات زیادی دارم نظریات من متکی به دلایل و واقعیهائی بود که میدیدم. شاید خیلی‌ها بیاد داشته باشند که میگفتم بالاخره این سینما مضمحل خواهد شد. منظورم فیلم فارسی است نه سینمای ایران....
حالا اصرار فراوانی هست که بگویند سینمای ایران نه فیلمفارسی...

سینمای هر کشوری باید با فرهنگ و سنت‌ها و مشخصات و خصوصیات طبیعی مردم خود وابستگی داشته باشد

* آیا این سینما تاکنون چنین وابستگی هائی داشته است؟

کاووسی: مسلماً نه! آنچه که بما داده‌اند مجموعه‌ای بوده از تصاویر متحرک که هدفش فقط جمع کردن ثروت برای صاحبان آن بوده است. فیلمسازان ما فقط تصویر بردار بوده‌اند که حاصل کارشان هیچ نوع رابطه‌ای با خلق و خوی و خصائل مردم و فرهنگ و سنن و عرفان ما نداشته است.

به اعتقاد من این سینما باید از بین برود، چون من به فردای این سینما امیدوارم. مادامی که فیلمفارسی حیات داشته باشد، اجازه نمیدهد که سینمای واقعی بوجود آید و ریشه بگیرد.

* اما در همه جای دنیا سینمای تجاری در کنار سینمای واقعی به نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز رسیده‌اند

دکتر کاووسی: قبول می‌کنم، ولی در بسیاری موارد سینمای تجاری پس از سینمای واقعی بوجود آمده و یا جبهه سینمای با ارزش‌تر قوی‌تر است که هیچوقت موردتهدید سینمای تجاری قرار نمی‌گیرد - درحالیکه در کشور ما پس از حدود ۲۵ سال که سینمای واقعی ما درحال نطفه گرفتن است، می‌بینیم که مدام مورد زهریاشی‌های سینمای تجاری قرار می‌گیرد و حتی به آن اکران هم نمیدهند تا بنمایش عمومی درآید.

* گاه دیده‌ایم که بعضی از تهیه کنندگان ماحسن نیت داشته‌اند اما کار آنها در مواجهه با بازار محدود داخلی و عدم توجه اکثریت تماشاچیان از نظر فروش نتایج مایوس‌کننده‌ای بیار آورده....

فکر می‌کنید یک تهیه کننده ایرانی با سرمایه محدودش چگونه میتواند با «شهیدثالث»ها - فرضاً - کار کند؟ دکتر کاووسی: در جواب این سؤال باید بگویم که ما درباره آنچه که اتفاق نیفتاده، نمیتوانیم صحبت کنیم. درحقوق هم چنین مسئله‌ای هست که به روی نداده، نتوان حکم کرد ما داریم راجع به واقعیهائی رخ داده شده صحبت می‌کنیم.

برای جواب این سؤال باید ابتدا از خود آنها پرسید که چرا از شهیدثالث‌ها یا کیمیای‌ها دعوت نمی‌کنند. من بجای آنها به شما جواب

میدهم که چرا اینکار را نمی‌کنند. علتش فقط مسئله مادی نیست. تهیه کنندگان فیلمفارسی عادت کرده‌اند فقط دستور بدهند و از کارگردان جواب بشنوند، چشم! حالا دیگر دستور دادن برای تهیه کننده نوعی منس شده - بخاطر همین نمیتوانند با فیلمسازان تحصیل کرده و آگاه کنار بیایند و می‌بینند اکثر فیلمسازان خوب ما فقط برای دولت کار می‌کنند. یا ترجیح میدهند که برای سازمان‌های دولتی فیلم بسازند، چون قبلاً در استودیوهای شانس خود را آزمایش کرده و سر خورده‌اند. تهیه کنندگان ما اگر واقعا سینما را دوست داشتند قبول داشته باشند که حتماً بسوی یک سینمای خوب و با ارزش می‌رفتند. پس واقعا اینطور نبوده آنها به سینما فقط به عنوان نوعی کسب و کار نگاه می‌کنند که باید پول درآورد.

اگر امروز می‌بینید که صدای اعتراض آنها بلند شده، بخاطر اینست که دیگر فیلمسازی مثل سابق پول در نمی‌آورد. آنها فکر می‌کنند که مردم یا دولت مقصر هستند. در این بحران هیچکس بجز آنها مقصر نیست. آنها مثل بسیاری از آدمهای ناآگاه دلایل شکست و نوبیدی خود را میخواهند در نزد دیگران جستجو کنند. متأسفانه این اخلاق ما ایرانی‌ها هست که همیشه دیگران را مقصر میدانیم یا واقعا مردم بخاطر آنکه دیگر نمیتوانند این فیلمها را تحمل کنند، مقصر هستند؟ و یا دولت بخاطر آنکه به این فیلمها پرواز نمیدهد، مقصر است؟

* اما تهیه کنندگان میگویند که ما تماشاچیان سابق خودمان را حفظ کرده‌ایم - منتها با بالا رفتن هزینه‌ها و ثابت ماندن درآمد، توازن بازدهی فیلمها بهم خورده است

دکتر کاووسی - بهیچوجه چنین چیزی نیست. اگر قیمت‌ها بالا رفته، در همه جهات بوده... پس چطور فیلمهای خارجی دوام آورده‌اند، چون مردم فیلمهای خوب خارجی را می‌بینند و فقط با فیلمهای فارسی قهر کرده‌اند. حالا میگویند دولت چکار باید بکند؟

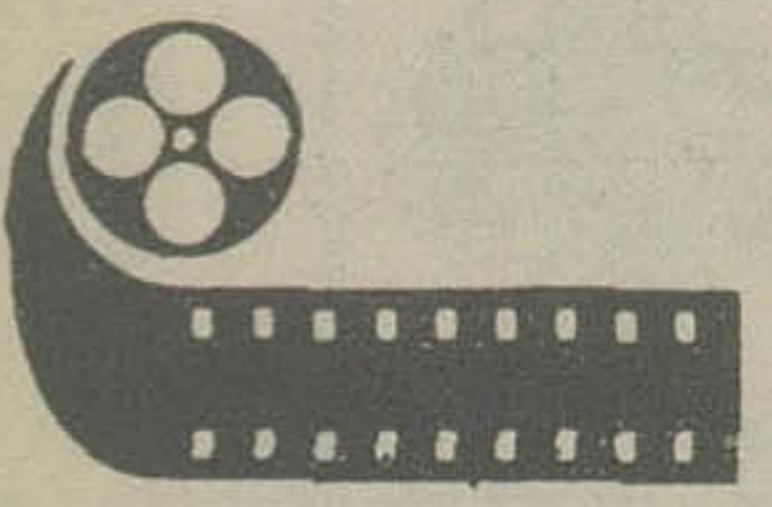
* آنها میگویند یکی از راه‌های نجات از این بحران بخشیده شدن عوارض شهرداری و مالیات هائی است که از فیلم خام و سایر لوازم فیلمبرداری میگیرند.

سید علی
ایوب صابری

دکتر «هوشنگ کاووسی» برای سینماگران و سینما دوستان چهره دیرآشنائی است. قبل از اینکه او را بعنوان یک فیلمساز بشناسیم (فیلمهای هفده روز باعدام و خانه کنساردریا) او را بعنوان یک تحصیلکرده سینما و یک منتقد پرخاشگر می‌شناسیم که هیچگاه سینمای ایران از نیش قلم او و نگاه تند و دقیق او دور نبوده است. در طول چند هفته اخیر که بحث سینمای ایران موضوع روز صفحات هنری شده است، دوباره نام دکتر کاووسی بمیان آمده. چرا که نقطه نظرهای او در باره فیلمسازی بگونه‌ای دیگر - جدا از دیدگاه سینماگران حرفه‌ای - مطرح میشود. آنچه هم که در گفتگوی «هنر ۳۶» با این منتقد و فیلمساز مطرح میشود نظراور را دربر میگیرد و هرگونه پاسخی باین صفحات برسد، در صورت منطقی بودن بدرج آن اقدام خواهیم کرد.

حرفهاست. برای اینکه چندکاسب تصویر فروش به اندوخته‌های بانکی خود بیفزایند مردم باید از دیدن فیلمهای با ارزش و خوب خارجی محروم شوند. این قضیه را از یک جهت دیگر نگاه کنیم. آنها فکر نمی‌کنند که وقتی فیلم خارجی نمایش داده نشود از کجای خواهند تقلید کنند. من یک فیلم فارسی را می‌شناسم که دقیقاً ویلان به ویلان از روی یک فیلم ترکی برداشته بود. بعد همین آدمها می‌گویند در مملکت را بروی فیلمهای خارجی ببندید!

* ادامه این بحث را در هفته آینده مطالعه نمایند



دکتر کاووسی - نه دولت چنین کاری نمی‌کند. اجازه بدهید دلایلم را بگویم. اگر سینمای فارسی بتواند خدماتی درجهت فرهنگی انجام بدهد، ممکن است دولت چنین کاری را انجام دهد - ولی به صرف اینکه مقداری تصاویر متحرک تحویل مردم داده میشود که سودی نه بحال مردم و نه برای دولت دارد، چگونه توقع چنین ارفاقتی را دارند. درحالیکه میدانیم سینمای هر کشوری دو وظیفه بزرگ بعهد دارد: یکی وظیفه فرهنگی است و دیگری اقتصادی مثل وسترنهای ایتالیائی که ارز وارد کشور خود می‌کند. خوشبختانه ما احتیاجی نداریم که سینما برای ما ارز وارد کند، چون ارز وارداتی مملکت ما از منابع دیگر تامین می‌شود. بنابراین عملاً می‌بینیم که آنها نمیتوانند تضمین بدهند که متقابلاً چه خدمتی به فرهنگ و اقتصاد این مملکت خواهند کرد. پس چنین تقاضا و توقعی هم بیپوده است.
کسانی که برای این سینما دلسوزی میکنند، دلسوزی آنها متکی به هیچ دلیل منطقی نیست برای من سینما مطرح است. مملکت ما باید یک سینمای واقعی داشته باشد که بتوانم به آن افتخار کنم و به شما بگویم که آنها علاوه بر اعتراض بر عوارض و مالیات‌ها، میخواهند که دولت جلوی نمایش فیلمهای خارجی را هم بگیرد و این واقعا آزان

تهران، تعزیه‌ای را شاهد بود. و تحت تاثیر این نمایش مذهبی، در «سفر نامهی درو ویل» چنین رقم زده است:
«مهمترین مرحله نمایش روز دهم محرم بر صحنه می‌آید. در این روز یکی از درباریان که ایفای نقش حسین بن علی (ع) به وی محول شده است، با سوارانی به تعداد همراهان حسین، به هنگام عزیمت کوفه به میدان می‌آید... و با وجود همراهان معدود خویش با شجاعت و شهادت به جنگ ادامه میدهد. من از دیدن این صحنه جاندار، که چیزی از واقعیت کم نداشت به حیرت افتادم. حیرتم وقتی بیشتر شد که دیدم پس از پایان نمایش از آن چهار هزار تن که بدون رعایت نظم و احتیاط به جان هم افتاده بودند، حتی یک تن نیز زخمی نشده است.»
«اوژن فلاندن» که در محرم ۱۲۲۸ شمسی، اجرای تعزیه‌ای را دیده است، با شیفتگی مینویسد:

«... منظره‌ای که بیشتر مرا جلب کرد جنگی بود که بین پیروان خاندان حسین (ع) و لشکر یزید اتفاق افتاد. این منظره چنان اثر میکرد که انسان به شک می‌افتاد، نکند حقیقی باشد... تعزیه نامه‌ها به شعر نوشته شده که بازیگران با آهنگ و حالات و حرکات مخصوص میخوانند. و در مردم ایجاد شور می‌کنند.»
جالب توجه اینکه، گویندگان اشعار تعزیه نه حماسی سرایان دینی - هیچگاه از شعری نخبه نبوده‌اند. اغلب ذوق شعری داشته‌اند و به تبعیت از روح پر تلاطمشان که از تجسم بقیه در صفحه ۱۴

نمایش مذهبی، نه تنها در ایران، بل در نزد ملت‌های گونه گون، ریشه دارد. جشن پیروزی «خدای ایندرا» بر شیاطین، از جمله نمایشهای دینی مرسوم هندیان است. نیز، بابلیها، نمایشی مذهبی در تجسم بخشیدن به مرگ و رستاخیز خدای بزرگ خویش «بعل» که همتای «ژئوس» خدای خدایان یونانی است، با تظاهراتی سوگواره آمیخته با اشک و ناله، داشته‌اند. مصریان، به تقریب دو هزار سال پیش از میلاد، نوعی نمایش مذهبی در رثا و یاد بود «اوزیریس» خدای خدایان مصری، به اجرا در می‌آوردند.
تاتر، به گفته‌ی صاحب نظران، از همین مراسم مذهبی سرچشمه گرفته است. مراسم و نمایش‌هایی که بر اساس «تضاد» دو قطب مخالف، فراهم می‌آمده است. از «آری» گفتن یک قطب و «نه» گفتن قطب دیگر، در گریه‌هایی شکل می‌گرفته و به فاجعه می‌انجامیده است.

حماسه‌هایی دینی ملهم از تعصبات و سنت‌های مذهبی ویژه‌ای است که در آغاز، گنجینه‌ی ادب عام بوده و بعد، به شکل مکتوب در آمده است. تعزیه، از لحاظ قواعد نمایشی، ضعف فراوان دارد، و مرثیه سرایی بجز مدودی از جمله «مولانا محتشم کاشانی» که در عصر صفوی می‌زیسته، از کاستیهای اسلوب محکم شعری رنج میبرد اما، بلحاظ جنبه‌ی قوی نمایشی و گستردگی معانی، آنچنان مسحور کننده است که شرق شناسان معتبری را به تجزیه و تحلیل وا داشته است. سرهنگ «گاسپار درو ویل» به سال ۱۲۰۰ شمسی در

* اگر چه «تعزیه» از لحاظ قواعد نمایشی، ضعف فراوان دارد اما، جنبه‌ی قوی نمایشی و معانی گسترده‌ی آن، شرق شناسان معتبری را به تجزیه و تحلیل وا داشته است.

* «تعزیه»، نمایشی ست عوامانه و اغلب حزن‌آور که بنیانش بر اساس روایتهای دینی، استوار است. درونمایه‌ی «تعزیه»ها، به وصف امامان و شهیدان و رخ داده‌هایی که بر آنان گذشته، میپردازد. نه تنها امامان و شهیدان، که گاه پیامبران، فرشتگان وقتی پادشاهان، درین تعزیه‌ها، مقامی داشته‌اند. اما در پایان هر تعزیه‌ای از ایندست، «گریز»ی به واقعه‌ی کربلا زده میشود. و این ختامی اشک انگیز بحساب می‌آمده است.

در عصر قاجار، البته، به رده‌ای از تعزیه، با عنوان «تعزیه مضحک» بر میخوریم که بندرت امکان اجرا می‌یافت. درین نوع تعزیه، گردانندگان، دشمنان دین را بمضحکه می‌گرفته‌اند.

تعزیه در ایران، به روایتی، حتی پیشتر از دوره‌ی اسلامی و عصر ساسانی، سابقه‌دار است. در تاریخ «بخارا» اشارتهائی آمده که در آن ناحیه، روزهای ویژه‌ای را بیاد مظلومیت سیاوش، تظاهراتی حزن انگیز داشته‌اند: «مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحه‌هاست. چنانکه در همه ولایتها معروفست. و مطربان آنرا سرود ساخته‌اند و قولان آنرا «گریستن مغان» خوانند...» ازین نوحه‌ها، اسم‌هایی که امروزه باقی مانده نوحه‌هایی بنام «کین سیاوش» و «گریستن مغان» است.

تعزیه نمایش مذهبی ایران

برای حفظ سلامتی، جوانی و شادابی چی بخوریم؟

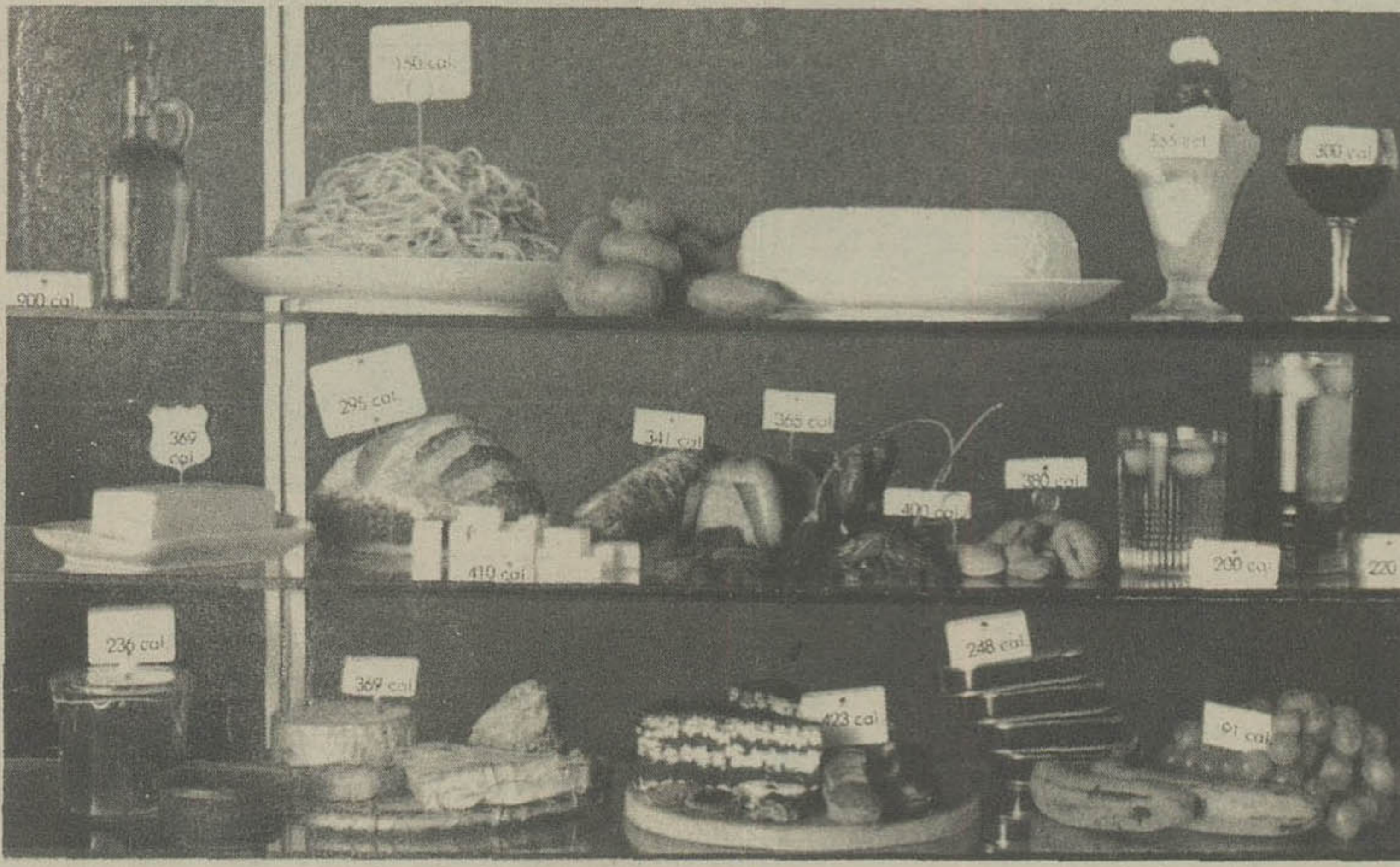
«ب - ۳» ۷۰ میلی گرم ویتامین «ت» و ۱/۰ میلی گرم ویتامین «د» مصرف کنید.

ویتامین «ا» برای ایجاد مقاومت در برابر بیماری‌ها و کمبود دید، نافع است. ویتامین «د» ضد نرمی استخوان است و میزان کلسیم را در بدن متعادل می‌کند، و به تشکیل استخوان در بدن جنسی می‌دهد. ویتامین «ا» برای برقراری تعادل جنسی توصیه می‌شود. و برای افزایش امکان باروری زنان نیز نافع است. ویتامین «ت» ضد کم‌خونی، و از لحاظ ۶- عامل اشتهاور و تعادل عصبی است. ویتامین «ب - ۲» برای جذب و تحلیل عمومی غذاها لازم است. ویتامین «ب - ۳» (یا پ پ) ضد کولسترول، و وضع ناهنجار رگ‌ها است. اگر شما بخواهید که غذاهای تان دارای حداکثر ویتامین‌های لازم باشد، توصیه پزشکان این است که:

میوه‌های تان را ذخیره نکنید، و سبزی‌ها را زیاد نگه ندارید، سبزی‌های سبز، پس از ۴۸ ساعت ۸۰ درصد ویتامین «ت» خود را از دست می‌دهند. سبزی‌های تان را دور از نور، و در جای مرطوب نگه دارید. میوه‌ها و سبزی‌ها پوست نکنید، و آن‌ها را مدت زیادی پیش از خوردن قاج یا تقسیم نکنید. آب میوه را اندکی پیش از آن که می‌خواهید بنوشید، سبزی‌ها را در آب جاری بشوید. هنگام یختن غذاهای دارای ویتامین، دردیگ را محکم بگذارید، تا ویتامین‌های همراه آب به جوش آمده، بخار نشوند و نگریند، سرکه و آب لیمو روی غذاهای ویتامین‌دار بریزید. ویتامین‌ها در اسید بهتر حفظ می‌شوند.

اینروزها انواع ویتامین‌ها، که بصورت دارو در آمده‌اند، مد روز شده‌اند: آن‌ها را در بیش‌تر موارد، بی‌تجویز پزشک می‌خورند یا می‌نوشند، ویتامین «ت» برای غلبه بر سرماخوردگی، ویتامین «ا» برای خوب دیدن، ویتامین «ب - ۱۲» برای پیرنشدن، و غیره.....

اما، همه ویتامین‌ها، در حالت طبیعی هم وجود دارند، و شما هر روز آن‌ها را می‌خورید. کافی است که صورت غذای روزانه تان را، درست تنظیم کنید تا از هر کدام از آنها، به اندازه‌ی که لازم است میل کنید - مادراین جا، صورتی از ویتامین‌های موجود در ۹۰ غذا از انواع غذاهایی که در دسترس شما هم هست فراهم آورده‌ایم. مقدار لازم و مفید این ویتامین‌ها را یک کارشناس آمریکایی تغذیه فراهم آورده است، و ما آن را از کتاب وی که زیر عنوان «ویتامین‌ها اسرار مخصوص به خودی دارند» استخراج کرده‌ایم. این مقادیر معرف میانگین ارزش غذاها به نسبت ۱۰۰ گرم از هر ماده غذایی است. مقدار ویتامین‌ها در مورد هر غذا، مقدار خاصی است و اگر آن غذا، خام، پخته، تازه، مانده، یا حتی این که اگر در زمستان فراهم آمده باشد یا در تابستان، توفیر نمی‌کند بدانید که شما باید برای آن که بدن تان در فرم خوبی باشد، روزانه در حدود ۱۵ میلی گرم ویتامین «ا» ۱/۲ میلی گرم ویتامین «ب - ۱»، ۱/۷ میلی گرم ویتامین «ب - ۲»، ۱۹ میلی گرم ویتامین «ب - ۳» یا «پ پ»، ۷۰ میلی گرم ویتامین «ت» اگر مرد هستید، و اگر زن هستید ۱۵ میلی گرم ویتامین «ا»، ۵/۸ میلی گرم ویتامین «ب - ۱»، ۱/۳ میلی گرم ویتامین «ب - ۲»، ۱۴ میلی گرم ویتامین



عسل	مایونز	سگ ماهی	نارنگی	ذرت	عدس	گوشت خوک	هندوانه	کالری	ویتامین
۳۱۲	۷۲۷	۱۸۳	۴۳	۱۰۱	۳۲۴	۶۲۲	۲۶	-	۱-ب
۰/۰۵	۰/۰۴	۰/۰۵۲	۰/۲۳	۰/۱۲	۰/۱۷	۰/۴۴	۰/۱۸	-	۲-ب
۰/۲۵	۰/۰۵	۰/۱۰	۰/۰۸	۰/۱۵	۰/۵۰	۰/۱۶	۰/۰۳	-	۳-ب
۳	-	۰/۳۵	۰/۰۳	۰/۱۲	۰/۲۵	۱/۱۰	۰/۰۵	-	ت
-	-	۷/۷	۰/۴۰	۱/۷۰	۲	-	۰/۲۰	-	د
-	-	۰/۰۰۱۳	۲/۸۰	۱۲	۴	-	۸-	-	-
هلو	ماکارونی	دارابی	پرتقال	تخم مرغ	گردو	گوشت قوچ	نخود فرنگی	کالری	ویتامین
۵۰	۱۴۸	۴۱	۴۵	۱۶۲	۶۷۷	۲۳۰	۶۶	-	۱-ب
۰/۲۷	-	-	۰/۰۵۷	۰/۳۴	۰/۰۰۹	-	۰/۲۰	-	۲-ب
۰/۳۰	۰/۰۲	۰/۰۶	۰/۰۹	۰/۱۲	۰/۴۰	۰/۱۶	۰/۱۱	-	۳-ب
۰/۰۵	۰/۰۱	۰/۰۴	۰/۰۳	۰/۳۴	۰/۱۷	۰/۲۲	۰/۱۰	-	ت
۰/۹۰	۰/۵۰	۰/۳۰	۰/۲۰	۰/۱۰	۱/۱۰	۵/۲۰	۱/۶۰	-	د
۸	-	۴۰	۶۰	۰/۱۰	۳	-	۱۲	-	-
انگور	ترب	الو	جوجه	خوک	چیس	سیب	سیب زمینی	کالری	ویتامین
۷۷	۲۱	۵۰	۱۴۵	۳۲۴	۳۹۹	۵۷	۸۵	-	۱-ب
۰/۰۲۴	۰/۰۰۹	۰/۱۱	۰/۰۰۹	-	۰/۰۱۵	۰/۰۲۷	۰/۰۹۰	-	۲-ب
۰/۰۵	۰/۰۶	۰/۰۸	۰/۱۰	۰/۸۰	۰/۲۰	۰/۰۴	۰/۰۳	-	۳-ب
۰/۰۲	۰/۰۳	۰/۰۶	۰/۲۰	۰/۱۹	۰/۰۹	۰/۰۲	۰/۰۳	-	ت
۰/۳۰	۰/۳۰	۰/۴۵	۶/۹۰	۴/۱۰	۳/۱۰	۰/۳۰	۱	-	د
۵	۲۱	۵	۲/۵۰	-	۱۱	۹	۱۰	-	-
گوشت گوساله	گوجه فرنگی	شراب	چای	سیر ماهی	ساردین	برنج	شکر	کالری	ویتامین
۱۶۳	۲۲	۶۵	۲	۶۵	۲۰۷	۳۵۲	۳۹۸	-	۱-ب
-	۰/۳۳	-	-	۰/۰۰۹	۰/۰۸۷	-	-	-	۲-ب
۰/۱۴	۰/۰۸	۰/۰۰۴	-	۰/۲۲	۰/۰۲	۰/۳۰	-	-	۳-ب
۰/۲۶	۰/۰۴	۰/۰۲	۰/۰۴	۰/۲	۰/۱۷	۰/۰۶	-	-	ت
۶/۵۰	۰/۶۰	۵/۰۹	۰/۱۰	۳/۸۰	۴/۸۰	۴/۶۰	-	-	د
-	۳۰	-	۱	-	۰/۰۰۶	-	-	-	-

برای حفظ سلامتی، جوانی و...

								کالری ویتامین ۱-ب ۲-ب ۳-ب د
۹۴ ۰/۱۳ ۰/۱۰ ۰/۰۷ ۰/۶۰ ۸	۲۵ ۰/۳۰ ۰/۱۵ ۰/۱۸ ۱/۳۰ ۲۷	۳۴ ۰/۰۶ ۰/۱۳ ۰/۰۲ ۰/۹۰ ۷	۵۱ ۰/۰۳۹ ۰/۰۸ ۰/۰۳ - ۲۶	۶۳۴ ۰/۰۲۳ ۰/۲۵ ۰/۶۷ ۴/۲۰ -	۱۳۸ - ۰/۰۲ ۰/۰۸ ۰/۶۰ ۱۴	۳۳۰ - ۰/۲۰ ۰/۱۴ ۴ -	۵۰ ۰/۸۴ ۰/۰۴ ۰/۰۹ ۰/۷۰ ۸	
								کالری ویتامین ۱-ب ۲-ب ۳-ب د
۵۰ ۰/۰۶ ۰/۰۶ ۰/۹۰ -	۶۹ ۰/۰۶ ۰/۰۹ ۲ ۲	۱۸۴ - ۰/۱۰ ۰/۱۶ ۴/۷۵ -	۲۸۱ - - - -	۳۵ ۰/۰۰۱ ۰/۰۲ ۰/۸۰ -	۷۳۵ - ۰/۹۹ ۰/۰۱ ۰/۱۰ -	۴۱ ۰/۰۰۶ ۰/۰۳ ۰/۰۴ ۰/۴۰ ۱۰	۲۳۴ - ۰/۱۲ ۰/۱۳ ۱۶/۱۰ -	
								کالری ویتامین ۱-ب ۲-ب ۳-ب د
۵۵۰ ۰/۰۴۵ ۰/۱۰ ۰/۳۸ ۰/۸۰ -	۱۱۰ ۰/۰۶ ۰/۱۱ ۴/۷۰ ۲	۲۹ - ۰/۱۰ ۰/۳۴ ۶/۲۰ ۴ ۰/۰۰۳۸	۷۰ ۰/۱۹ ۰/۰۵ ۰/۰۶ ۰/۳۰ ۱۲	۴۶ ۰/۰۰۵ ۰/۰۳ ۰/۰۳ ۰/۳۰ ۱۴	۴۱ ۳/۶ تا ۰/۶ ۰/۰۶ ۰/۰۶ ۰/۵۰ ۸	۳۳۲ - ۰/۱۰ ۰/۲۴ ۵/۶۰ ۸	۳۰۵ ۰/۳۱ ۰/۰۵ ۰/۴۵ ۱/۴۵ -	
								کالری ویتامین ۱-ب ۲-ب ۳-ب د
۷۴ - ۰/۰۴ ۰/۱۰ ۱/۴۰ -	۲۸۴ ۰/۰۰۳ ۰/۰۲ ۰/۰۲ ۰/۰۲ صفر تا ۴۰	۱۳ ۰/۰۹ ۰/۰۴ ۰/۰۵ ۰/۲۰ -	۶۸ - ۰/۰۸ ۰/۱۰ ۲ ۱	۴۰ - - - -	۲۲ ۰/۰۰۹ ۰/۰۳ ۰/۰۶ ۰/۲۰ ۱۶	۳۰ ۰/۰۲۷ ۰/۱۳ ۰/۱۱ ۰/۶۰ ۷۲	۳۵ - ۰/۰۵ ۰/۰۲ ۰/۲۵ ۶۵ -	
								کالری ویتامین ۱-ب ۲-ب ۳-ب د
۳۳۱ ۰/۲۰ ۰/۵۸ ۰/۲۰ ۲/۱۰ ۲	۳۶ ۰/۰۱۸ ۰/۰۰۳ ۰/۰۰۶ ۰/۳۰ ۶۰	۲۷۶ ۰/۰۲۴ ۰/۱۶ ۰/۱۲ ۱/۷۰ -	۲۴ ۲/۸۳ ۰/۱۶ ۰/۲۷ ۰/۶۰ ۵۰	۲۲۰ ۰/۹۰ ۰/۱۰ ۰/۲۰ ۰/۷۲ ۱۱	۷۷ - - - -	۹۶ ۰/۰۰۳ ۰/۰۷ ۰/۰۵ ۱/۲۵ ۲	۹۹ - ۰/۰۵ ۰/۰۶ ۲/۵ -	
								کالری ویتامین ۱-ب ۲-ب ۳-ب د
۱۵۴ ۰/۰۰۹ ۰/۰۴ ۰/۱۸ ۱۲۸۰ -	۱۸ ۰/۱۶ ۰/۰۷ ۰/۱۰ ۰/۳۵ ۹	۳۳۷ ۰/۱۱ ۰/۱۰ ۰/۳۹ ۰/۲۰ -	۶۷ ۰/۰۳ ۰/۰۴ ۰/۱۶ ۰/۰۷ ۰/۰۰۰۱	۳۳۵ - ۰/۸۲ ۰/۱۹ ۴ -	۹۰۰ - - - -	۹۰۰ - - - -	۳۹ ۰/۱۹ ۰/۰۷ ۰/۱۱ ۰/۵۰ ۱۹ -	

نوشته: هیوبردر
ترجمه: ژیل سازگار

یادداشت‌هایی برای خودم

و راستین می‌یابم، وفادارانه درمورد هر فرد دیگری نیز ایمان می‌آورم که بی‌توجه به حالت روحی کنونیش (که هرچه باشد برای من درخور احترام است)، می‌خواهد دوست من باشد. او می‌خواهد مرا دوست بدارد و من هم دوستش بدارم تنها به این دلیل که من یکی از افراد بشر هستم. او دراعماق وجودش نزدیکی و دوستی مرا طلب می‌کند.

دیگر برایم کاملا روشن است که تمام آشنایی‌ها ناپایدارند. پس می‌گویم که از هر برخوردی بهترین توشه را بردارم. من در آستانه آشنایی‌ها سعی می‌کنم هرچه زودتر به افراد نزدیک و نزدیکتر شوم. چراکه تجربه به من نشان داده است ما برای مدت کوتاهی باهم خواهیم بود.

در فقر، تهیدستی و تنهایی زیبایی خاصی هست. در رنجبری نیز قدرت و بزرگی.

چطور می‌توانم بدانم که مردم را برآستی چقدر دوست دارم؟ اگر برای ۲۰ یا ۳۰ سال از تمام مردم دنیا جدا زندگی می‌کردم - به کلی جدا - آن وقت چه مشتاقانه عاشق صدای فریاد آنها درخانه همسایه طبقه بالا، صدای بلند موزیک آنها، سروصدای بیچه‌ها، و یارس سگ‌هایشان می‌شدم. آن وقت دیگر نمی‌خواستم که به هنگام خواب من همه این صداها خاموش شود، بلکه حتی پس از فرونشستن من سروصداها، شیرینی آنها را با خوش مزه می‌کردم.

من زمانی به همه مردم عشق می‌ورزم که احساس می‌کنم آنها را فقط به این خاطر که مردم هستند دوست دارم، نه برای جوان بودنشان، پیر بودنشان، زیاده‌دندان یا هیبی بودنشان، ایکاش من می‌توانستم همه آنچه را هم انسان ساخته است، فقط به این دلیل که آفریده انسان است دوست بدارم: خیابان‌ها را، تیرهای تلفن را، ساختمان‌ها را و اتومبیل‌ها را، دوست داشتن طبیعت کارآسانی است. آیا چرا؟ به من آموخته‌اند که طبیعت دوست داشتنی است. اما مشکل، آهنگ، زیبایی، موزیک، و رنگ همه پدیده‌های ذهنی هستند. چرا صدای آمدوشد اتومبیل‌ها به گوش من موزیک نیست و موزیک سروصدا نیست؟ من وقتی خودم را برآستی دوست دارم که خودم هستم.

من زمانی آنقدر از بندها و اجبارهای اجتماعی تفرقت داشتیم که صادقانه و بصراحت خود را یک ضدجامعه می‌خواندم. حتی برایم کاملا روشن نبود که چرا من باید پیوسته در پی دفاع و حمایت کردن از خویش باشم. برای من، دست زدن به کاری که هنوز خودم آن را نمی‌شناختم و دلیلش را نمی‌دانستم، دشوار و نفرت‌انگیز بود: اکنون که با احساس آزادی بیشتری دست از سرخودم برداشته‌ام و دوست داشتن و نفرت مردم را به اختیار خودشان گذاشته‌ام، دیگر آن قدرها از جامعه روی گردان نیستم.

برای من بهترین راه شناختن خویش این است که خودم را در ارتباط با دیگران مورد مطالعه قرار دهم. اگر من بخواهم خودم را در ارتباط با خودم بسنجم عملا نتایج آزمایش‌هایی که من از دریافت‌های گذشته‌ام را

من اکنون دیگر در جهش‌های خویش از آنچه احساس می‌کنم به آنچه «می‌خواهم» بیشتر احتیاط می‌کنم. چرا که بروشنی می‌بینم این جهش‌ها قضاوتی است بین احساس یک کمبود و یافتن بهترین راه برای پر کردن آن، هر چه من دقیقانه تر گوش به احساس‌های باریک و ظریف لحظه‌یی خویش فرا دهم، بهتر می‌توانم برای آنها نامی برگزینم و راه جوابگویی به آنها را بیابم. و گاهی می‌بینم که احساساتم به هیچ روی زاده کمبود یا نقصانی نیست.

تا وقتی که من نگران نحوه قضاوت تو در باره خودم هستم، با تو یکترو و صمیمی نیستم تو را به خویش راه نمی‌دهم. در واقع من حتی به عنوان یک فرد به تو اجازه وجود داشتن هم نمی‌دهم - من فقط از تو آینه‌یی می‌سازم در برابر خودم. تا وقتی که طرز تفکر تو در باره من برایم اهمیت دارد، خود تو در افکار من جایی نداری.

من می‌خواهم افکار خودم را به کار بگیرم. من به افکار تو نیازی ندارم. من فقط می‌خواهم تو را تجربه کنم، به تو گوش بدهم. - و نه به خودم، من همه حرف‌های خودم را پیش از این شنیده‌ام. در گفت و گوی ما، برای من همه تازگی‌ها از تو سر چشمه می‌گیرد.

برای آن که بتوانم دیگران را بشناسم و بدرستی ببینم، باید بخواهم که آنها نیز مرا بشناسند و بدرستی ببینند. وقتی کسی عینکش را از چشم بر می‌دارد، من حرف‌هایش را بهتر می‌شنوم. تا زمانی که من چیزهایی را به تو هدیه می‌کنم (حتی «عشق» را) هیچ اجباری ندارم که تو را رعایت کنم.

من می‌توانستم در سراسر زندگی فقط یک کار داشته باشم: عشق ورزیدن

«من به افکار مردم اهمیتی نمی‌دهم» - این دروغ‌ترین جمله‌یی است که کسی می‌تواند بر زبان آورد، من فقط این جمله را بر زبان می‌آورم چون می‌خواهم خودم را قانع کنم که افکار مردم برای من بی‌اهمیت است، یا شاید هم می‌خواهم تو را قانع کنم.

آنچه مهم است، نفس اهمیت دادن به افکار مردم نیست، بلکه شیوه اهمیت دادن است، گذشتن تمام دقائق صبح در برابر آینه دستشویی، نشان اهمیت دادن به افکار مردم. بلکه در واقع کوششی است برای ممانعت از فکر کردن، مردم، توجه دقیق من به لباسی که می‌پوشم، به بلندی و کوتاهی گیسوانم، به وزنم، و امثال آن، همه تلاشی است برای مهار کردن افکار مردم. و اگر من نتوانم پرده‌ها را بسته نگهدارم، هیچ بعید نیست که تو غافلگیر کنی و بدون دخالت من، هر چه خودت می‌خواهی در باره من فکر کنی و تصمیم بگیری!

چه فرقی هست بین گرسنگی و نیاز جنسی؟ پذیر که هیچ. گیرم که من نسبت به دختری کششی جنسی دارم و او در برابر من چنین احساسی در خود نمی‌یابد. در این زمان من به خود مجال آن را می‌دهم که با حقیقت رو به رو شوم و آن را تماما بپذیرم. اگر چنین کنم شاید احساس منم نسبت به او فرو بنشیند. هر چند در این هم تردید دارم. «من نمی‌توانم دور او را خط بکشم» - اصل داستان این نیست. حکایت این است که من نمی‌توانم به بیهودگی خویش در زندگی او رای بدهم، من نمی‌توانم بگذارم که او دور مرا خط بکشد.

«من فقط می‌می‌خواهم دوستم داشته باشم» - نیاز به محبوب بودن، و دوست داشتنی بودن حاصل تصویر دلخواهی که من از خویش پیش چشم دارم، نیست، بلکه بیشتر از خواست‌ها و توقعات من از دیگران ریشه می‌گیرد. «من به قلب تو، چشم‌های تو، گوش‌های تو، پوست تو و حرف‌های تو نیاز دارم. من می‌خواهم که تو مرا ببینی، حرف‌هایم را بشنوی، مرا احساس کنی، با من حرف بزنی و مرا دوست بداری.» اما اگر من بتوانم همه آنچه را می‌خواهم، خودم به دیگری بدهم، آنگاه در خواهم یافت که تمام آنچه را عاجزانه طلب می‌کردم، دارم.

چند ماه پیش من کشف کردم احساس حرکت خاصی را در شکم باشتباه تعبیر به «گرسنگی» می‌کنم و هنگامی که با دقت بیشتری به آن توجه کردم دریافتم که نوعی «فشار» عصبی است. حالا به محض آن که گرفتار چنین احساسی می‌شوم، به جای حمله کردن به یخچال خانه‌ام، نفس عمیقی می‌کشم و با حرکت کشیده دستهایم به اطراف بدنم، عضلات پشتم را می‌کشم تا خستگی تنم بر طرف شود. زمانی که در بر کلی بودم این احساس در من شدت بیشتری داشت و گاهی فکر می‌کردم که یک نیاز جنسی است، بعد ها با چند دختر، بی‌آنکه رابطه‌یی

جنسی داشته باشم، دوستی صمیمانه‌یی برقرار کردم و از شدت این احساس نیز کاسته شد. شاید این احساس بیشتر نیاز به یک مونس و همشین بود تا یک شریک روابط جنسی اما اکنون در کوه‌ها زندگی می‌کنم و بیشتر اوقات تنها هستم و همه آن احساس‌ها از میان رفته است (تا حدی) شاید این فرض به همان اندازه منطقی و پذیرفتنی باشد که در بر کلی، آنچه من برآستی محتاجش بودم، تنهایی بود. و شاید جواب بهتر من این باشد که احساسات را نمی‌توانم به مرزهای کلمات محدود کرد «گرفتگی» «گرسنگی» و «تنهایی». احساسات، دریافت‌هایی ظریف و پر معنا هستند و هرگز دو احساس کاملا شبیه به هم نخواهند بود.

واقعیت این نیست که من احساس می‌کنم که «می‌خواهم». من احساس می‌کنم کمبودی دارم. من آنگاه تصمیم می‌گیرم که «می‌خواهم».

«من به افکار مردم اهمیتی نمی‌دهم» این دروغ جمله‌ایست که کسی می‌تواند بر زبان آورد.

اگر مجذوبیت جنسی من در برابر دختری انقدر شدید باشد که سدره برقراری یک ارتباط متعادل بین ما شود، بهترین لطفی که به خودم واو می‌توانم کرد این است که واقعیت را به او بگویم. من در زندگی چندبار این مطلب را با چند زن در میان گذاشته‌ام و هر بار احساس کرده‌ام که صراحت مراتبین کرده‌اند (هرچند یکبار شوهری از اینکار من زیاد خوش نیامد). در نهایت حیرت من، چند نفرشان به من گفتند که آنها نیز چنین احساسی داشته‌اند. بعضی گفتند که نسبت به من هیچ احساس مشابهی نداشته‌اند. و یک نفر هم سکوت کرد. اما در تمام موارد، جز آخری، بعد از بازگویی این احساس رابطه ما با آزادی و راحتی بیشتری ادامه یافت.

وقتی «لی» همراه با «بیل» از در وارد می‌شود، نسبت به او کشش جنسی شدیدی احساس می‌کنم. اما وقتی زاویه دید خود را گسترده تر می‌کنم و با آگاهی و احتیاط بیشتر حضور بیل، حضور گیل، احساسات خود نسبت به آنها و عوامل دیگر را در نظر می‌گیرم، واکنش من با وضع کلی محیط هماهنگ می‌شود و از آن پیروی می‌کند.

فقط در زمان‌هایی که من از نظر فکری و روانی نزدیک بین می‌شوم اعمال من یا افراطی می‌شود، یا محدود و خود دارانه.

من از طرز رفتار خودم با «الیس» خوشم نمی‌آید. در تمام مدتی که با او بودم این احساس در من زنده و بیدار بود که او دختری زیبا و جذاب است و با این حال سعی می‌کردم مثل یک مرد مهربان و از نظر جنسی سرد و عقیم با او رفتار کنم. وقتی احساس من یک احساس مردانه است، رفتار من هم باید از همان دست باشد، و نه مانند یک خواجه مودب.

تو می‌گویی که فقط می‌خواهی دوست من باشی. من می‌فهمم منظورت این است که فقط می‌خواهی با افکار من مربوط باشی و نه با تن من. من این را می‌فهمم و از تو هم انتظار ندارم که ارتباطت را با من جز به راهی که می‌خواهی، برقرار کنی، اما بر همین اساس، من هم نمی‌خواهم که متظاهرانه نمایش یک مرد عقیم را برای تو اجرا کنم. اگر تو برآستی می‌خواهی که دوست من باشی، آلت جنسی من هم پاره‌یی از من است.

عشق است که جزء را به کل می پیوندد.
عشق است که مرا به دنیا و خویشتن من پیوند می دهد. من می توانستم در سراسر زندگانی فقط یک کار داشته باشم: عشق ورزیدن. عشق تمامیت و کمال جهان است، و کناره گیری و بی تفاوتی پراکنندگی جهان. کناره گیری و بی تفاوتی مرا از خودم و دیگران منفک می کند. عشق نظرگاهی است که از آن همه یکی دیده می شوند و یکی همه «من و پدرم هستی واحدی هستیم». آیا جزیک حقیقت در تمام جهان وجود دارد؟ عشق میعادگاه تمام اندیشه ها و جوهرها را به من نشان می دهد

میبینم. و میخواهم تونیز بر احتیاط های من آگاه باشی.
نخست این که پاره ای از یادداشت های من، مانند بیان های قاطع از بدیهیات نوشته شده است و من این را نمی پسندم. من تاکنون سخنی نشنیده یا نخوانده ام که حقیقتی جاودان و قاطع را بیان کرده باشد و منطق است که من از خویش بیرسم، چرا من باید در پی ساختن چنین کلامی باشم؟ پاره ای از عقاید من، هرچندگاه یکبار به من بازگشته اند و چون باخویش در میان نشان نهاده ام، به سختی در آنها معنی و مفهومی یافته ام، مدتی بعد، همه باشتابسی حیرت انگیز شناساور شده اند و رفته اند. هرگز فکریا

و تنها برجای میماند. من فقط درزندگیم آگاهی هر لحظه عمیقانه تری را احساس میکنم که با سفر در مفر استخوان هایم مرا به خویش پیوند میدهد. آگاهی من غمق بیشتری میابد و رفتارهای من (که در این کتاب آنها را «انتخاب ها» نامیده ام) مثبت تر میشوند. برای من غمق آگاهی میزان مثبت گرایی رفتارها یکی هستند لغت «انتخاب» شاید آنها را از هم جدانشان بدهد و از این روی «خواست» یا «اراده» مهم تر و بهتر به نظر آید.

های خشم گیری می شد. ایمان به آنچه در درون من میگردد. کاری سالم تر از تبعیض بین احساس ها است. اگر دردناک خوبی وجود داشته باشد، من فکر میکنم که باید ابتدایان را در درون خویش بیابم و هرچه بیشتر تعمق میکنم، بیشتر در مییابم که هر آنچه احساس میکنم، دقیقاً مناسب حال من است.

اکنون اگر این واقعیت داشته باشد - هرچند هنوز اطمینان قاطع ندارم - که من خواهم توانست همه احساسات درونی خویش را بی توجه به ماهیتشان بشناسم و قدر بدانم.

نه این که فقط بپذیرمشان - آنگاه باید بنشینم و بیشتر مطالب این کتاب را پس از تجدید نظر باز نویسی کنم. اما اگر چنین کنم نیز بدیهی است که دیگر در وضع کنونی خویش نخواهم بود، و یادگرگونی وضع من، افکار خوب و سودمند من نیز دگرگون خواهد شد. راه من این است که تاروقتی فکر یا عقیده قابل بهره برداری است از آن بهره برداری کنم و چون کارش به اواخر رسید، از رها کردن آن هراسی نداشته باشم.

استخوان های ضخیم جمجمه اش گذر دهد و توی سرش فرو کند» گاهی هم به همین طریق کلی بافی میکنم، گاهی به خاطر اثبات برتری «حقیقت» خودم، یا گاهی برای قانع کردن تو - وادار کردن توبه این که حقیقت مرا بپذیری، و به این طریق دلخوشی به این واقعیت موهوم که تسلط خویشتن را گسترده تر کرده ام. بیشتر اوقات نوشتن همان گونه مرا ارضاء میکند که بحث و جدل این کار آزمایشی است برای اطمینان از پایداری افکار و عقایدم در برابر سنجش ها و بازرسی ها، اما گاهی نیازی شدیدتر از این مطرح میشود، فریادی در مدد خواهی.

و در این لحظه که سرگرم نوشتن هستم، احساس میکنم این آخرین نکته، مهمترین نکته هم هست. من مشاهده کرده ام که «حقیقتی بودن» گاهی به صورت یک مذهب جدید روی نموده است، به صورت شکل تازه ای از توصیه خویشتن، شکل تازه ای از کمال طلبی یا حتی یک اعیان - نمایی گستاخانه، من این حقیقت را اخیراً، در زمانی دریافتم که دررد حقیقت مورد اعتقاد کسی

احساسات را نمی توان به مرز های کلمات محدود کرد. احساسات دریافت هائی ظریف و پر معنا هستند و هرگز دو احساس کاملاً شبیه هم نخواهند بود.

عقیده ای، با ارزش همیشگی و جاودانه برای من برجانمانده است.
دوم این که من پیوسته در آنچه نوشته ام، به موارد استثناء فکر کرده ام یا موارد اضافی، یا هر دو. برای نمونه، دیشب خودم به مردی گفتم «بهتر است وارد مسائل شخصی نشویم». و این آشکارا با آنچه در یکی از یادداشت هایم نوشته ام تضاد دارد. در آن لحظه پاره ای از وجود من تشخیص داده بود که سبک خاص همگرایی من، در مورد این فرد بخصوص کارگر نبود. اما او در خواست مرا یک توییح سرپوشیدین و ملایم تلقی کرد، و بعداً چندین بار این موضوع را به خودش یادآوری کرد. پس ساعت ها بین من و او بحثی خشک و مطلق دوام یافت. این حالت او را خیلی خوشحال کرد، و سارا از پیش به یکدیگر نزدیک تر کرد.

سومین نکته درباره زمان های است که من در این کتاب به جای «من»، منفی، از گزینش «من» مثبت خویش سخن گفته ام. هنگام نوشتن، این مطلب باسانی بردل مینشست، اما اکنون باید با صراحت اعتراف کنم که من نمی توانم «انتخاب»، «تصمیم» و «خواست» را از آن سان که معانی این لغت ها بر ذهن مینشیند، بسته بندی و مشخص کنم. وقتی میگویم «من تصمیم میگیرم» یک

چرا من از خویش می پرسم که راه رسیدن به عشق کدام است؟ من که آن را دارم. باید همه تعاریف عشق را به فراموشی سپرد. عشق بازگویی حرف های خوب و دلپذیر به مردم، لیخندیدن به همه، و داشتن رفتاری مهرآمیز و پسندیده نیست. عشق جز خود عشق نیست. اینقدر دنبال عشق نگردید، خود عشق باشید. من دوست دارم چون دوست دارم.

درفسر، تهیدستی و تنهایی زیبایی خاصی هست. در رنجبری نیز قدرت و بزرگی، کهنگی ها، افسردگی ها، توفان ها، خرابه ها، و پیری همیشه از موضوع های خوب و گویای نقاشی هستند. حتی گاهی یک تل زباله هم می تواند ستایش انگیز باشد.

غرض اشکار بدی ها، حادثه های ناگوار، زشتی ها، حقارت ها و نفرت ها نیست. باید دانست که نظرگاهی گسترده تر از همه این ها وجود دارد. بدی فقط پاره ای از آن است. کمال در باور داشتن تمامیت های مطلق است. ناهم آهنگی با این تمامیت، فقط از نزدیک بینی است. و من میتوانم این نظرگاه گسترده را برگزینم - نه به این خاطر که باید، بلکه به این دلیل که میتوانم.

نکته چهارم این است که همیشه «حقیقتی اعلی تر» پیش نظر من است و همین مانع از آن میشود که من قانع شوم که این کتاب را به آخر رسانده ام. برای مثال، در یادداشت هایم من درباره لزوم پذیرفتن حقایق احساساتم سخن گفتم و خودداری از سرزنش کردن خویش به خاطر احساسات منمفیم اما هم اکنون هیچ مطمئن نیستم که برای من احساسات منمفیم درست ارزشی

برابر با احساسات مثبتم داشته باشند. البته این حقیقت دارد که در طول زمان، آن مجموعه از احساساتی که من آنها را منفی شناختم، بتدریج از نظر تعداد کمتر و محدودتر شده است. من اکنون در اندوه، نگرانی، تردید و رنج جنبه های سودمند تازه ای میبینم. در این کتاب من به این نکته اشاره کرده ام که چگونه گاهی ملال برای من انگیزه آفرینشی بوده است بتازگی دریافته ام که اگر به خستگی هایم اعتنا کنم و ارزشی برای آنها قائل شوم، خستگی برای من احساس شیرینی است و چند هفته پیش از طریق شناخت و پذیرش حس انتقامی که در من بیدار شده بود، به احساس ترحم و همدردی خویش پی بردم. جریان این دریافت چنین بود: پس از شنیدن خرده گیری هایی کینه جوینانه و بدخواهانه (به نظر من چنین میآمد) در باره خودم نسبت به کسی که چنین انتقادی کرده بود، درخویش افکاری انتقام جوینانه نیافتم. کوشیدم حقیقت افکار را بپذیرم، اما من گرفتار شان شده بودم و هیچ حاصل سودمندی هم از آن ها دستگیر نمی شد پس فکر کردم که شاید جز پذیرفتن افکارم باید کار دیگری هم بکنم. کوشیدم از آنها لذت ببرم و حتی کوشیدم از آنها لذت ببرم و حتی آنها را بزرگتر و پربارتر سازم. آنگاه بود که حادثه حیرت انگیزی روی داد، پس از آن که من در ذهن خویش یک واکنش شدید و خصمانه را به آنها رسانده بودم

افکار و کتاب ها، گاهی مذاهب بزرگ و گروهی از مردم در برابر چشمان من نظرگاهی گسترده تر میباشند. اما بلافاصله من در خویشتن بیماری آشنایی را می یابم و می فهمم که برای من گاه رفتن و گذشتن فرار سیده است، رفتنی که شاید روزی بازگشتی دنبال داشته باشد و شاید هم نه.

نکته پنجم این است که نوشته من در این کتاب بیان دریافت های من در برابر مسائل کنونی بوده است. به هنگام نوشتن نیز من در حال فراگیری بوده ام، در حال بیامودن و دگرگونی و به نتیجه رسیدن. من در نوشته هایم، به نقطه نهایی رسیده ام و هنوز چیزی را بکمال ندانسته ام. من درباره برقراری ارتباط ها نوشته ام، چون دریافته ام که حرف زدن با مردم کار دشواری است. من از نیازهای جنسیم سخن رانده ام - چرا که دارم یاد میگیرم چگونه با آنها کنار بیایم. پس آنچه در این کتاب آمده است بناچار ناقص و تردید آمیز است - نگارشی است به سوی حقیقت یا غیران. من دریافته ام که گاهی برای خاطر نشان کردن کشف تازه ای به خودم، از صفات عالی استفاده میکنم، درست به سان کودکی که بر سر خود میکوبد «تأخری را از



بحث میکردم. اومعتقد بود که حقیقت مورد نظر او یک حقیقت جهانی است، حال آن که من معتقد بودم هر حقیقتی برای هرکس شخصی و منحصر به خود اوست من در واقع رودر روی او فریادمیکنم که «تو حق نداری به من بگویی که من حق چه کاری را ندارم» - با این که «من بی اعتقادی تورا به پذیرفتن» دیگران، نمی «پذیرم» من همچنین فکر میکنم که از عقیده «حقیقتی بودن» گاهی سوء استفاده میکنم، خاصه زمانی که خویشتن را نگران در ترساز و نهادن و سنجیدن حرف ها و حرکاتم میابم، یعنی درست در زمانی که کاملاً مراقبم و میکوشم که حقیقتی باشم، در چنین حالتی، من فقط به بازی نقش تازه ای میپردازم - نقش یک انسان «حقیقتی». اما در «حقیقتی» بودن جای حسابگری نیست. جای توجه به ظواهر نیست. برای حقیقتی بودن نیازی به کوشش در راه چیزی شدن نیست، بلکه فقط باید خود را رها کرد. هیچکس در واقع نیازی ندارد برای آن که خودش بشود کوشش بکند - هرچند گاهی چنین به نظر میآید هرکس از پیش خودش است. درک این حقیقت برای من سهل ترین و دشوارترین کارهاست. هیوپردر ژوئیه ۱۹۷۰ چاما، نیومکزیکو

عشق جز خود عشق نیست.... پس دنبال عشق نگردید خود عشق باشید.

نقطه آغاز در تصور من شکل میگیرد، یک آفرینش لحظهای و آنی، حال آن که در درون من فقط جریان یک تجربه احساس میشود به جریانی که همیشه وجود داشته است. در این جریان من به سوی شناور میشوم و فقط زمانی که مسیر جریان را احساس میکنم، با خود میگویم، من تصمیم گرفته ام، اگر انتخاب من در حقیقت گزینش پاره ای از وجودم در برابر پاره دیگر میبود، آنگاه تصمیم های من، همیشه مرا به دویاره تقسیم میکرد و پاره انتخاب نشده بیگانه

نقطه آغاز در تصور من شکل میگیرد، یک آفرینش لحظهای و آنی، حال آن که در درون من فقط جریان یک تجربه احساس میشود به جریانی که همیشه وجود داشته است. در این جریان من به سوی شناور میشوم و فقط زمانی که مسیر جریان را احساس میکنم، با خود میگویم، من تصمیم گرفته ام، اگر انتخاب من در حقیقت گزینش پاره ای از وجودم در برابر پاره دیگر میبود، آنگاه تصمیم های من، همیشه مرا به دویاره تقسیم میکرد و پاره انتخاب نشده بیگانه

از یاکیزگی اندیشه ها میگویم، که در آسمان های صاف و آرام در پروازند. میتوانم هر لحظه آن ها را پیش روی خویش بگذارم و نگاهشان کنم، میتوانم در کتاب ها جایشان دهم آن ها مرا در سانشیبی این کوره راه یاری خواهند داد. هر بامداد حضورشان را در کنار خویش احساس خواهم کرد. از صراحت اندیشه ها میگویم. اما زمین گرد است، و در این میان، یک فانی الوه دوست من شده است. در کنار من، برای گل آلود گام بردارد...

نوشته جعفر شهری

داستان تهران

تمام مغازه‌های تهران باید به رنگ سبز درآید

در سینماهای لاله زار با یک بلیط، تماشاگر ۶ ساعت فیلم سینمایی تماشا می کرد

میفرستادند و به شاه چراغ، تهنیت میفرستادند، دکاندارها هم با چنین ذکرهایی چراغهای حجره را روشن میکردند:

صل علی محمد، صلوات برمحمد نور چراغ مصطفی، کیست علی مرتضی بعد علی مرتضی حسن امام مجتبی بعد امام مجتبی حسین شهید کربلا بعد شهید کربلا اسیر دشت نینوا زبعیزین العباد باقر علم انبیا الی اخر....

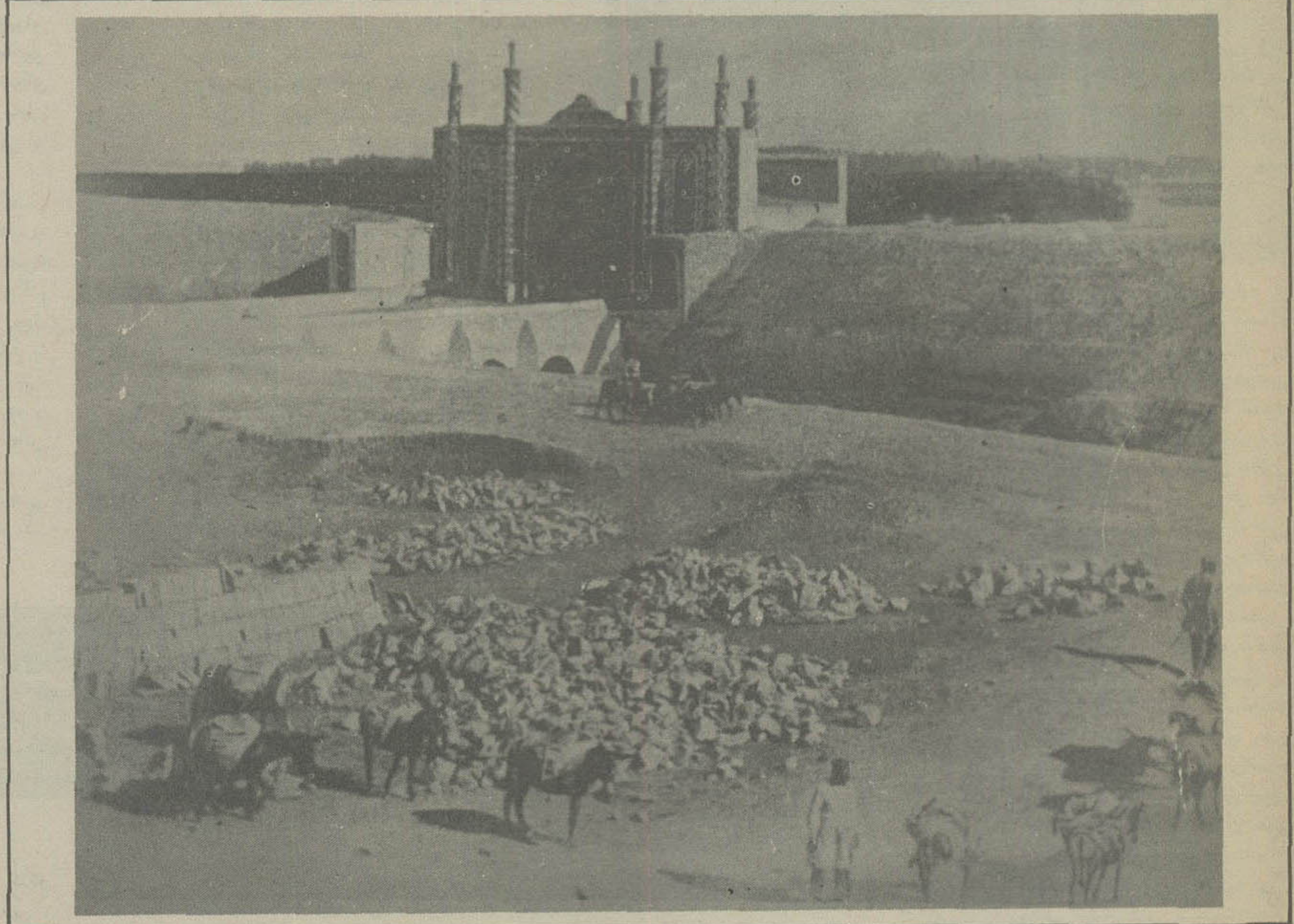
لامپ ۴۰ هرتس ۴ شاهی (یک پنجم ریال) ۷۵ شمع ۷ شاهی و صد شمع دهشاهی تعیین شده بود. با اینوصف بعضی از افراد دغل در غیاب مأمور یا تحصیلدار لامپ های بزرگ روشن میکردند و هنگام «حساب» بلافاصله لامپها را عوض میکردند، عده‌ئی پاراز این فراتر گذاشته موقع مراجعه تحصیلدار دکان خودرا بسته و وانمود میکردند که برق مصرف نکرده اند!

نور و روشنائی خانه‌ها و دیگر اماکن نیز بوسیله لامپهای هفت و ده و پانزده تابست و پنج ولترهای پایه دارو رکابی سی شمع نفتی تامین میشد. در خانه‌های اعیان و اشراف چارهای پایه بلند و دوشعله و سه شعله و گردسوز و چراغهای «بارفتن» طاقچه‌ئی حباب‌دار و چلچراغ و شمعدان و لاله‌های پنج شاخه و هفت شاخه، روشن میکردند. برای رفت و آمدهای شبانه فانوسهای بادی بغدادی کوچک و بزرگ و فانوسهای پارچه‌ئی شمع سوز، مورد استفاده قرار میگرفت پیه سوز، چراغ موشی هم در دستشویی‌ها و آشپزخانه‌ها بکار میرفت.

ظرفیت داشت، شایع شده بود که این مولد از طرفی تا قزوین و از طرفی مازندران و از دو سمت دیگر تا قم و سمنان را برق خواهد داد اما وقتی که کارخانه شروع بکار کرد معلوم شد که بجز یک محدوده کوچک در اطراف خودرا روشن نمی کند و کسانیکه درکار خرید کارخانه دست داشته‌اند کارخانه چهل هزار کیلوات در ساعتی صورت داده‌اند، اما موتور چهار هزار کیلواتی خریده‌اند و با این عمل روی چراغچی های نفت دزد سفید شد!

روشنائی شهر تا اواخر دوره قاجار گرچه در خیابانهای شهر روشنائی و نوری وجود داشت و از خیابانهای اطراف اندرون، که بگذریم، شب‌ها بقیه شهر در ظلمت مطلق فرو میرفت بالاخره بلیطی تعدادی فانوس دیواری که سه طرف آن از شیشه بود، به فاصله پنجاه قدم در معابر نصب کرد و جیره نفت هر فانوس هم دوسیر در نظر گرفته شد.... ابتدا نصب فانوسها، کوچه و خیابان را مقداری روشن کرد لکن زمانیکه مسئولان روشنائی

ایضا سلامی دیگر به چراغ: السلام و علیک یا شاهه چراغ، یاصاحب چراغ، روشنی همه نظرهای پاک، گوری چشم بخیل، و نانچیب و ناپاک، دم بدم، قدم بقدم، زبده اولاد بنی آدم.... احمد، محمود، ابوالقاسم محمد صلوات... دیگر از رسوم این بود که هرکس تاییکی دو ساعت از شب گذشته به دکانی وارد میشد باید



چراغ روشن کردن هم خود، نوعی سنت و آداب بشمار میرفت کماینکه نورچراغ رافع بستگی‌ها و رونق کسب ووسعت معیشت بشمار می آمد و همگان را سعی براین بود که قبل از غروب تا بعد از طلوع آفتاب چراغها را روشن نکه دارند، هنگام روشن کردن چراغ رسم براین بود که پس از کشیدن کبریت صلوات

حیرت اهالی شهر بود با این تعریف که هر دکانداری که مایل به داشتن برق بود بوسیله مأمور برق سردو سیم طبقه را لخت و قلاب کرده روی شاه سیم انداخته و به دکان خود می آورد و تحصیلدار هر شب، به اینگونه مشترکان، مراجعه کرده و با شمردن تعداد لامپ های روشن نقدا بهای برق مصرفی را دریافت میکرد، قیمت سوخت

فانوسها، شروع به دخل و تصرف نفت های مقررری کردند اندک اندک از فانوسها فقط دکوری بجا ماند! این وضع ادامه داشت تا کارخانه برق میدان ژاله خریدار شد و با نصب تیرهای چوبی و سیم کشی برق، عمر فانوسهای بی نور بسر آمد. هنگام افتتاح کارخانه که ظاهرا چهل هزار کیلوات

از خصوصیات دیگر خیابان چراغ گاز

تبدیل شدن گاریخانه‌های آن به گاراژ و تعمیرگاه برای اولین بار در این خیابان بود، اولین کمپانیهای اتومبیل به نام «دوج» و «فورد» نیز در این خیابان تاسیس شد.

اتومبیل‌های سری اولی که در این فروشگاه‌ها عرضه میشد بالاستیک‌های توپر و بدون گریبکس و جعبه دنده و سرعتی معادل چهل کیلومتر در ساعت بود، باین توضیح که بعلاست کمی قدرت موتوریا تنظیم نبودن آن اتومبیل به سربالائی که میرسید از حرکت باز میماند و این مسافران بودند که باید جور اتومبیل را کشیده و به «هل» دادنش بپردازند.

اتومبیل‌های بارکش محدود به چند کامیون دست دوم بود که از ممالک همجوار-مانند شام و عراق وارد شده بود و چند اتومبیل شبیه وانت که اطراف آنها باتورهای مانند تورهای مرغدانی محصور شده بود و به اتومبیل «لاری» معروف بودند. از نظر قیمت هراتومبیل سواری از ۳۰۰ تومان الی ۵۰۰ تومان بایک سوم نقد بقیه به اقساط بفروش میرسید ارزش همین اتومبیلها باخصوصیاتی که ذکر شد وقتی معلوم میشود که بدانیم:

قبل از گاری، مردم پیاده یا با اسب و الاغ همراه قافله یا وسیله چارپاداران و مکاریان سفر میکردند که اغلب این مسافرتها از اواخر پائیز تا اوائل بهار که جاده یخ بسته و پراز برف بود تعطیل میشد.

باپیدایش گاری (که ابتدا جهت قشون تعدادی از روسیه خریده شد) کاروانسراها که اغلبشان در خیابان چراغ گاز مستقر بودند مبدل به گاریخانه شدند.

پس از گاری، زمان کالسکه و دلچیان‌های چرخ آهنی فرارسید که به حمل و نقل طبقه ثروتمند و مرفه اختصاص داشت، تااینکه اندک اندک اتومبیلهای نخستین، سفرا و اتباع خارجی به تهران وارد شد. اجباری شدن نصب تابلو بر بالای مغازه ها...

در ادامه این قسمت به یکی دیگر از دکاکن مشهور چراغ گاز که «چلو خورشستی آقا کمال» بود اشاره می کنیم و غرض از معرفی این دکان آوردن حاشیه‌ئی در زمینه رایج شدن و آغاز نصب تابلو بر سردر مغازه ها، برای اولین بار

در پایتخت و پاره‌ئی مقررات وضع شده در اوایل حکومت سید ضیاء الدین است.

شهرت چلو خورشستی آقا کمال از آنجا در همه شهر پیچیده بود که بوی معطر غذاهای طبخ شده در این دکان از مسافت دور بمشام رهگذران میرسید، دیگر اینکه هر روز تعداد ده نفر از فقرا بطور رایگان در این دکان اطعام میشدند، ضمنا با همه خصوصیات و مرغوبیت های ذکر شده، هر ظرف کامل غذا با دورنگ خورش دردو ظرف جدا یک ریال بود....

باری، این آقا کمال که معرف دکانش همانا طعم و بوی دلانیز غذاهایش بود، مانند سایر دکان داران دیگر به حکم سپید ضیاءالدین مجبور شد تابلوئی بر سردر دکان خود نصب کند، حال آنکه در آن زمان تابلو زدن بر بالای دکان همانند یک تنگ اجتماعی بشمار میرفت چه در اذهان جماعت، داشتن تابلو از مختصات اماکن فساد در اسکندریه بود!

به هر حال چون کسبه نه میتوانستند از مقررات سرپیچی کنند، نه زیر بار تابلو زدن میرفتند به تبعیت از آقا کمال چلوخورشتی که بجای نصب تابلو با نوشتن عنوان تعیین شده بر روی شیشه مغازه رفع تکلیف کرده بود، اغلب بجای نصب تابلو اسم و رسم خود و مغازه شانرا روی شیشه‌ها نوشتند، اما موضوع به همین سادگی خاتمه نیافت زیرا این آغاز وضع مقررات پیاپی و گوناگون حکومت وقت بود که ذیلا به آن اشاره شده است.

مقررات صنعتی:

- * هر کاسب بجز نانوا و کله پز و حمامی باید دکان خود را از اول طلوع آفتاب گشوده، اوائل غروب تعطیل کند.
- * هر ظهر و هر غروب باید کسبه در جلو دکان خود به گفتن اذان بپردازند.
- * کسبه گرانفروش و کم فروش به جرائم سنگین محکوم خواهند شد.
- * هیچ کاسبی غیر از بقال ها و نانواها حق ندارد روزهای جمعه دکان خود را باز کند.
- * حمامی ها و خمیرگیرها و کله پزها که قبل از سحرگاه به محل کار میروند موظفند فانوس با خود حمل کنند.
- * نانوائیان مکلف هستند میزهای دکان خود را با تمثال پاکیزه بپوشانند و نان را که از تنسور خارج می کنند روی سکوی مخصوص بیاندازند.

دولک و چلتوب و دوچرخه سواری از آن استفاده میکردند. هوا کردن بالن هم که از وقایع عجیب زمان خود بشمار می آمد از همین میدان شروع شد... در اولین روز این نمایش چند تن خارجی که گویا از اتباع فرانسه بودند مردم را به تماشای هواکردن بالن دعوت می کنند مقدمتا چادر بسیار بزرگی از برزنت بر روی گودالی که قبلا حفر شده و

خیابان دروازه باغشاه این خیابان از میدان توپخانه شروع شده و از مقابل قزاقخانه و مریضخانه دولتی و چهار راه حسن آباد گذشته به مقابل باغشاه میرسید. این خیابان از آن جهت باغشاه نام گرفته بود که در ابتدایش «مشرف» به میدان توپخانه» دروازه هائی به نام دروازه باغشاه ساخته شده بود و

بود و هنوز ستانس و ساعات مشخصی در کار نبود، یعنی تماشای می توانست با گرفتن یک بلیط ۶ ساعت تمام به تماشای فیلم بنشیند... ماجرای گراند هتل سالن گراند هتل که در این ایام به صورت سالن نمایش درآمد بود، یکی دیگر از سالن های مخصوص نمایش و کسرت در لاله زار بود با این

های قهرمانی و کمیدی صامت از ریشارد تالماج و آلبرتینی و دوگلاس فربنکس، که سخت مردم را مجذوب کرده بود. عصرها دسته دسته جماعت نظر باز به این خیابان روی می آوردند، چون گذشته از مغازه های شیک لوکس فروشی و دیدنیهای داخل مغازه ها زیباترین زنان شوخ و شنگ و آلامد نیز در این خیابان گردش میکردند.

گرفته شده بود، ناچار تهیه کنندگان و فروشندگان مشروبات الکلی که اغلب منتسب به ادیانی غیر از اسلام بودند، از ترس تمام خمره ها و شیشه ها و ادوات مشروب سازی را نابود کردند، در این ایام، شبی تنی چند از لشوش زمان، به درخانه سلیمان نامی که از جمله فروشندگان مشروب بوده میروند و مطالبه شراب می کنند، سلیمان هر چه قسم و آیه میخورد که چیزی ندارد، مورد قبول اجله لشوش واقع نمیشود کار به شتم و ضرب و سیلی ولگد می کشد. ناگزیر سلیمان از بیم جان قبول می کند که حاجتشان را برآورده کند، او که هرگز شرابی در خانه نداشته، ترسان و لرزان زن و بچه را بیدار کرده و به یاری آنها شیشه را از آنچه نباید، پر می کند، و در اختیار مشتریان سمج می گذارد، با این بیم که اگر از کم و کیف محتوی شیشه با خبر شوند خانه را بسرش خراب خواهند کرد!

شب بعد سلیمان که از وحشت رمق در تنش نمانده بوده، بر خلاف شب گذشته لشوش را خرم و خندان مشاهده می کند که به در منزل وی آمده نا ضمن تشکر از جنس بی ظییری که شب قبل به آنها داده، از هم درحقتان التفاتی بکنند!

قهوه خانه عرش

از حاشیه برگردیم به زمان و مسیر داستان... دیگر از اماکن خیابان چراغ گاز بالا خانه تی بنام «قهوه خانه عرش» بود، که تریاکی ها در آن جمع میشدند این قهوه خانه به دو جهت نام عرش گرفته بود یکی اینکه تنها ساختمان دو طبقه در تمام خیابانهای شهر بود، دیگر اینکه مرکز شبانه روزی صرف شیره و تریاک و مذاکرات پامقلی اهل خلسه و نشته بود. به این ترتیب که از صبح تا شب تریاکی های اصیل در آن اجتماع میکردند. آخر شب به بعد عرق خورهای تریاکی پس از باده گساری کامل به عنوان خمارشکنی یا رفع عوارض ناشی از افراط در مشروب به قهوه خانه عرش آمده و به

هر پزنده و خوراکی فروشی باید در دکان خود کاغذ شیره مالیده مگس کش که بجای امشی بکار میرفت بیابریزد. غیر از قصاب و دواخانهچی بقیه کسبه باید دکاکین خود را رنگ سبز کنند، رنگ دکاکین قصابی و دواخانه ها سفید باشد.

مقررات متفرقه

* سطح خیابان مخصوص چارپایان و وسایل نقلیه است و پیاده رو مخصوص عابران پیاده * سگهای خانگی باید قلاذه شده و زنجیر داشته باشند در غیر اینصورت در ردیف سگهای ولگرد معدوم خواهند شد. * صرف شیره و تریاک در انتظار ممنوع است و معتادین باید در منازل و دارالعالج رفع حاجت کنند. * ذبح گوسفند و مرغ و خروس در ملاء عام ممنوع است.

* داد زدن طواف ها و کاسه بشقابی ها و عموم کسبه دوره گرد، همچنین اصرار فروشنده به مشتری و بفرما زدن جلونی و آنگوشتی قدغن است. * عرق و شراب فروشی و پیاله فروشی ممنوع و هیچکس نباید بخرید و فروش مشروبات الکلی اقدام کند * چاروادارها نباید چارپایان را بطور نامنظم حرکت دهند یا به آنان سیخونک و زنجیر و چوب بزنند * ظرفیت بار هر الاغ نباید از ۲۵ من و بار قاطر از چهل من و شتر از شست من تجاوز کند. * معرکه گیری و مارگیری و تکدی و گدائی و کلاشی و رمالی و دعانویسی و ولگردی ممنوع و در صورت مشاهده متخلف دستگیر شده و مجازات میشود. * عربده کشی و آواز خوانی در کوچه و خیابان اکیدا ممنوع است. * قدره کشی و نزاع و حمل قمه و کارد و خنجر و چاقو موجب مجازات های شدید میشود.



مقدار زیادی در آن کاه ریخته و سوزانده بودند استوار کرده اطرافش رامسدود می کنند، سپس در یک لحظه بوسیله بریدن طنابهای مخصوص بالن و انجم عملیات دیگری که تشریحش مفصل است، بالن را با یک سرنشین بهوا میفرستند اما متاسفانه چند دقیقه بعد بالن متفجر شده و با سرنشین واژگون میشود.

عامه تماشاچیان که این اقدام را دخالت فرنگی ها در امور اسمانی میدانستند این شعر را بمناسبت سرنگون شدن بالن فی البداهه سروده و دسته جمعی میخوانند:

فرنگی آمد و بالنون هوا رفت
زره آسمان پیش خدا رفت
میخسواس سردرکنه از کار سبحون
خدازدتوسرش افتاد تو میدون!

اما بار دوم که این گروه فرنگی بوسیله طیاره دوباله «یونکرس» به تهران آمدند و در همین «میدان مشق» آنرا باراکب به هوا فرستادند و سالم بازگردانند، حتی چندتن از تماشاچیان با پرداخت سه تومان چند دقیقه بالوسن سواری کردند، جماعت گفتند این که کاری ندارد کیکاوس خودمان قرنهای پیش از این ابتکارها بخرج میداده!

(در اینجا بدنیست اشاره شود کنایه «فیل هوا کردن» نیز از آن زمان بر سرزبانها افتاد، چه در اطراف پوشش بالتی که اولین بار هوا کردند تصویر فیل بطریقی نقاشی شده بود که هنگام صعود، چنان می نمود که فیلی بهوا رفته است)

انتهای آن به خود «باغ شاه» میرسید. - باغ شاه باغی بود که دستور احداث آن در زمان شاه شهید صادر شده بود و قصور و ابنیه تی جهت خوشگذرانی در آن احداث کرده بودند. این باغ در زمان محمد علیشاه مبدل به قتلگاه و زندان آزاد مردان و مکانی برای زجر و شکنجه و کشتن سیاسیون آزادیخواه گردید و سپس به صورت سرباز خانه درآمد. در این خیابان جز تعداد معدودی دکان آن هم فقط تا حسن آباد ساختمان واحداثات دیگری بپشم نمیخورد و به جهت همین خلوتی، اولین بیمارستان دولتی در این خیابان ساخته شد. از خلوتی خیابان باغشاه همین بس که در شب، عبور و مرور بکلی در آن قطع میشد تا آنجا که رجال سرشناس از قبیل فرمانفرما که در انتهای همین خیابان خانه داشتند با همه قراول و یساول جرئت تردد از آنرا نمی کردند، چه چندین بار گرفتار آدم

تفاوت که گاهی اختصاص به نمایش تاتر یافته و زمانی برای نمایش فیلم مورد استفاده قرار میگرفت (گرچه سالن های دیگر نیز از این دوگانگی مستثنا نبوده و بر مبنای نوسان تماشاچی و رواجی و کسادی بازار، گاه بعنوان تاتر مورد استفاده قرار میگرفتند، گاه برای پخش فیلم) از وقایع نقل کردنی سالن گراند هتل داستان برگزاری بالماسکه تی با شکوه بود که یکی از زنان با اسم و رسم برپا کرد.

جریان از اینقرار بود که این بیوه ثروتمند، به تاجر زاده تی تعلق خاطر پیدا می کند لکن چون محدودیت شدید و اشکالات موجود مانع ملاقات آن دو بوده، خانم سرشناس درمانده میشود و موضوع را با یکی از نزدیکان فرنگ رفته خود در میان میگذارد، به تدبیر مشاور عشقی خانم، دستور تشکیل یک بالماسکه داده میشود به این ترتیب که بین شرکت کنندگان که بالماسکه های

جمعی از جوانان که کت های بلند پشت چاک دو تکمه یقه باریک «دمیسوزن» و شلوارهای تنگ لوله تنگی و پیراهن یقه دار آهاری لردی سفید که بند کراوات از دور آن نمایان باشد، با کلاه «مقوانی ماهوت» پوشش آنانرا تشکیل میداد و نام فکلی گرفته بودند از یک طرف و زنانی که در زیر «کلوش» پیراهن های بدن نمای کوتاه و سینه بندی های

ذبح مرغ و خروس در ملاء عام ممنوع شد

تریاک کشی می پرداختند. خیابان لاله زار

این خیابان از انجا نام لاله زار گرفت که در سمت غربی آن تا خیابان علاالدوله (فردوسی فعلی) باغ مصفاتی به نام «باغ لاله زار» واقع بوده که جزو بهترین تفرجگاههای اهالی تهران بشمار میرفته، تا آنکه «ناصرالدین شاه» پس از مراجعت از اولین سفر خود به فرنگ، با مشاهداتی که از میداین وسیع، خیابان کشی های مرتب و پارکهای عالی آن دیار داشته، دستور میدهد تا درخت های باغ لاله زار را انداخته خیابانی از آن بگذرانند و «شانزه لیزه تی» به وجود آورند...

باری خیابان لاله زار که بهترین گردشگاه پیر و جوان و مرد و زن شده بود اولین خیابانی بود که در آن تاتر و سینما بوجود آمد، عارف قزوینی و میرزاده عشقی بهترین نمایشنامه ها و سپس های میهنی خود را در تاترهای لاله زار در معرض تماشاگذارند، سینماهای لاله زار عبارت بود از سینما ایران و سینما مایاک با فیلم

تریاک کشی می پرداختند.

خیابان لاله زار

این خیابان از انجا نام لاله زار گرفت که در سمت غربی آن تا خیابان علاالدوله (فردوسی فعلی) باغ مصفاتی به نام «باغ لاله زار» واقع بوده که جزو بهترین تفرجگاههای اهالی تهران بشمار میرفته، تا آنکه «ناصرالدین شاه» پس از مراجعت از اولین سفر خود به فرنگ، با مشاهداتی که از میداین وسیع، خیابان کشی های مرتب و پارکهای عالی آن دیار داشته، دستور میدهد تا درخت های باغ لاله زار را انداخته خیابانی از آن بگذرانند و «شانزه لیزه تی» به وجود آورند...

باری خیابان لاله زار که بهترین گردشگاه پیر و جوان و مرد و زن شده بود اولین خیابانی بود که در آن تاتر و سینما بوجود آمد، عارف قزوینی و میرزاده عشقی بهترین نمایشنامه ها و سپس های میهنی خود را در تاترهای لاله زار در معرض تماشاگذارند، سینماهای لاله زار عبارت بود از سینما ایران و سینما مایاک با فیلم

* اب خزینه های حمام باید هر هفته تعویض شود تخلف از دستور موجب تعطیل حمام خواهد گردید.

* ریختن فاضلاب در کوچه و جویها و نهرا، همچنین شستشوی جنازه اموات در خانه ها و جلوگیری از دفن متوفیات در خانه ها و مساجد و امامزاده های داخل شهر، سانسور شدید و توقیف مطبوعات جنجالی، از جمله این مقررات بود مضافا به اینکه تاکید در تعیین تکلیف شاکمی و متشاکمی در عدلیه (ظرف چهل و هشت ساعت) و نیز تعقیب ماموران خاطسی، جلوگیری از «دفع الوقت» در ادارات و نصب «صندوق شکایات» و غیره را به آن باید افزود

داستان سلیمان شراب فروش

از داستانهائی که در اجرای قوانین جدید روی داد آنکه چون انداختن و کشیدن و فروش عرق و شراب در شهر و خانه ها قدغن شده و برای هر شیشه «دوا» یعنی عرق و شراب تا دوازده تومان جریمه در نظر

آقا کمال چلو خورشتی، مساله نصب تابلو بر سر در مغازه ها را حل کرد!

لخت کن های خیابان و برخی از قزاقهای قزاقخانه و لشوش سنگلج گردیده و از محتویات جیب بغل گرفته تا کفش و کلاه و حتی یراق و برگ زین اسبشان بسرقت رفته بود.

میدان مشق

میدان مشق که محدود به خیابانهای باغشاه و علاءالدوله و سوم اسفند و قوام السلطنه میگردد کلا اختصاص به مشق دادن قزاق ها داشت لکن جوانها نیز کم و بیش برای بازی الک

دیو و فرشته و ملک و شیطان و گرگ و شیر و شغال.... در مجلس ظاهر میشده اند، جوان بطور کاملا محرمانه و بدون اینکه کسی آگاه شود، در هیئت قاطر ظاهر شود.

بالماسکه برگزار میگردد و خانم سرشناس در تاریکی کم و بیش موفق به راز و نیاز و معاشقه با معشوق میشود، اما این راز هم مانند بسیاری از رازها برملا میشود و چنان سر و صدائی پیا میکند که تا مدتها در خاطرها میماند!

ما ادامه دارد. البته بیشتر من شنونده بوده‌ام و مهندس حاکمی سخن گفته است. با این وجود بنظر می‌رسد که نه من خسته‌ام و نه او... مشکل بنظر میرسد که پس از این دیدار طولانی بگویم دامنه اندیشه و تخیلاتم تا کجا کشیده شد. گرچه تاکنون پای به کور نگذاشته‌ام ولی پس از سپری شدن همین مدت کوتاه که سرعت گذشته احساس کردم، سالها در کور بوده‌ام و با باستانشناس جهان‌دیده زمین را شکافته‌ام و تمدنهای ناشناخته را بازشناسی کرده‌ام... بجاست بگویم من از کور تفته لوت می‌آیم...
نمایی از پنج کارگاه ذوب مس که در «شهاد» از دل کور خارج شده است. کشف این کارگاهها و اشیاء فلزی، نشان می‌دهد که ساکنان تمدن پنج هزار سال قبل با هنر فلز کاری آشنایی داشته‌اند.

سه نمونه از اشیاء سفالی مکشوفه در کور لوت با کشف این اشیاء بازشناسی تمدنهای قبل از تاریخ کور لوت، برای باستانشناسان میسر شده است

دو نمونه از مقبره های انسانیهای تمدن ماقبل تاریخ که در شهاد کشف شده است. ساکنان تمدن شهاد، در کنار مردگان خود ظرفهای سفالی پراز آب و غذا قرار می‌دادند.

باستانشناس جهانی

مهندس علی حاکمی از سال ۱۳۱۸ (۲۴۹۸ شهنشاهی) در اداره باستان شناسی کار خود را آغاز کرد. وی فارغ‌التحصیل دومین دوره لیسانسهای باستان شناسی دانشسرای عالی است. او همچنین فارغ‌التحصیل رشته مهندسی آرشیتکت است.

کار خود را با سمت کارمند موزه در موزه ایران باستان آغاز کرده، موزه دار شده، رئیس موزه ایران باستان بوده و در خلال فعالیتهای خویش از سال ۱۳۲۷ (۲۵۰۷ شهنشاهی) در نقاط مختلف کشور دست به حفاریهای متعدد زده است. از جمله در خورویین (کرج) - اسماعیل آباد (کرج) - تپه حسنلو، خورنه (محللات) فرمشگان «فارس»، کوار «گیلان» حفاریهای گوناگونی را پی گیری کرده است. بعد از حفاریهای گیلان، حفاری دشت لوت را بعد از گرفته و اکنون ۹ سال است که در این خصوص فعالیت می‌کند. گرچه بازنشسته وزارت فرهنگ و هنر است، اما چون تنها متخصص برجسته تمدنهای کور بشمار می‌آید همچنان از آگاهیهای وسیع و کم نظیرش سود جسته می‌شود. او از باستان شناسان منحصراً بفرده کشورها است که در میان باستان شناسان معروف جهانی شخصیت ویژه‌ای دارد.

مقابر شیئی گلی مکعبی شکلی پیدا شد که مانند اطاق کوچکی در وسط قبرها ساخته بودند سطوح خارجی یکی از این اطافک ها با خطوط و اشکال هندسی سیاه رنگ نقاشی شده است.

ماکت بناها

از سنگهای جالب مکشوفه چند ظرف منحصراً بفرده دیگر جلب نظر میکند اصل ظرف حقه سنگی کوچکی است که بر پایه بلندی که بشکل ماکت بنا ساخته شده استوار میگردد تاکنون سه نمونه از این ماکت بدست آمده که از پایه آن میتوان به سبک معماری بناهای معروف آزمان پی برد علت این اظهار نظر آنست که در زمانهای بسیار دور تا عصر حاضر معمولا بناهایی نظر هنرمندان را جلب مینمود که علاوه بر معروفیت مورد توجه عموم باشد. این رویه سالیان دراز است که نزد هنرمندان یا صنعتگران وجود داشته است، بنابراین پایه ظرف سنگی که بشکل بنای آن دوره تراشیده شده معرف توجه و ذوق سازنده آنست که از بناهای معروف زمان خویش الهام گرفته و از آن جهت تزیین پایه ظرفی استفاده کرده است.

پایه ظرف سنگی مزبور شکل بنای مکعب مستطیلی را نشان میدهد که در یک طرف آن در ورودی بزرگی قرار دارد و سه نمای دیگر بوسیله دیوارهای گود و برجسته محصور میگردد قسمت بالای در دیوارها یک ردیف درجه های هرمی شکل مثلث القاعده ناقص و مقارن تعبیه شده است.

اشیاء جالب دیگر شامل مقداری حصیر - پارچه و نقاشی روی گل نیز در این محل بدست آمده است حصیر که مواد اولیه آن از برگ خرما تهیه میشده از لحاظ بافت شبیه حصیر هائیت است که امروزه در شهاد معمول است ولی تفاوت حصیرهای مکشوفه در تنوع بافت آنست که با طرح های مختلف تهیه شده است بعضی از حصیرها را با رنگهای سیاه تزیین کرده‌اند. از برگ خرما علاوه بر حصیر زنبیلیهای کوچک مدور یافته میشده که نمونه هائی از آنها در کور بدست آمده است.

در بعضی از قبرها چند عدد زنبیل وجود داشت و شاید در آن توشه هائی برای مردگان میگذاشته‌اند. حصیر را در مقابر بر روی اشیاء یا بین جسد و اشیاء قرار میداده‌اند و بعضی اوقات گذاردن حصیر جنبه تشریفاتی داشته است.

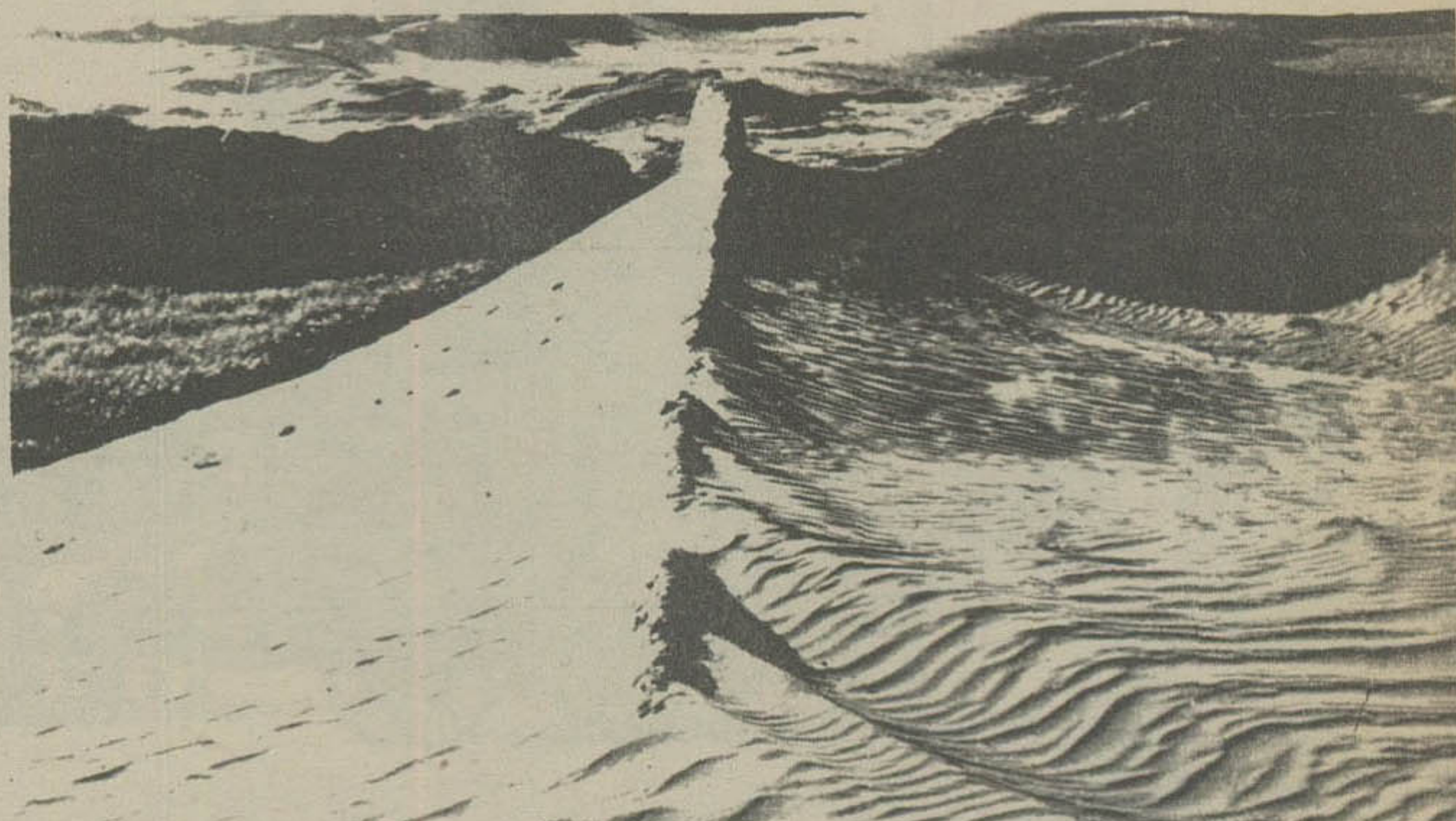
- نزدیک به چهار ساعت است که گفتگوی

افسانه مذهبی الهه‌ای را نشان میدهد که عده‌ای برای طلب نیاز به او توسل میجویند. مناظر باغ و درخت خرما و جوی آب و تصاویر گاوشیر نشانه‌ای از آئین و عقاید مذهبی آن زمانست که جایگاه معنوی الهه و طرز دستگیری اورامجسم میسازد.

این درفش با احتمال قوی متعلق به معبد الهه ایست که هنوز بنام آن آشنائی نداریم. معمولا آنرا هنگام مراسم مذهبی بکار میبردند یا اینکه بعنوان هدیه به معبد خدای مزبور تقدیم داشته‌اند.

کشف پارچه

پارچه یکی دیگر از وسائل مورد احتیاج ساکنین خبیص بوده است و گرچه از بقایای پارچه ها که بر روی خاک نقش بسته مقدار کمی بدست آمده ولی از روی آن میتوان بطرز بافت آنها پی برد.



قطعات مختلف پارچه هائی که در مقابر پیدا شده ضخامت و طرز بافت آنرا مشخص می‌کنند. در داخل ظرف کوچک فلزی مقدار کمی پارچه یافت شد که نسبتاً سالم مانده است چون پارچه مزبور در کنار مفرغ قرار داشت، لذا بهتر حفظ گردیده است. جنس الباف پارچه های مزبور هنوز معین نشده ولی در نظر است با تجزیه از طریق کربن ۱۴ نوع و قدمت آنها را معلوم کرد.

نقش روی گل از هنرهای بومی اقوام این ناحیه محسوب میگردد بر روی گل رس صاف نقوش هندسی زیبایی به اشکال مختلف بارنگ سیاه طراحی شده است، غالباً کف و دیواره قبرها را با این نوع نقاشی تزیین میکرده‌اند در بعضی

برچم فلزی

شیس ارزنده دیگری که در کاوش سال ۱۳۵۰ بدست آمد. درفش فلزی منحصر بفریدیست که از یک صفحه مربع فلزی به ابعاد ۲۳×۲۳ سانتیمتر و میله‌ای بطول ۱/۱۹ متر تشکیل میگردد. بالای پایه یا میله درفش به مجسمه عقاب پال گسترده‌ای در حال فرود ختم میشود. روی درفش مزبور مجلسی نموده شده که الهه‌ای را نشسته بر روی صندلی نشان میدهد. در مقابل الهه مزبور تصویر سه زن باندازه های مختلف نشسته بر زمین و در پشت الهه شکل زن ایستاده‌ای نقش شده است. درست است. در سمت راست صفحه در زیر نقوش سه زن باغ مستطیلی شکلی بطرز شطرنجی جلب نظر میکند که در آن دو درخت خرما روئیده است. درست چپ صفحه

زیر پای زن ایستاده درخت خرمای دیگری خودنمایی میکند. در زیر کلیه نقوش بالا یک ردیف نقش حیوان شامل دوشیر خوابیده و یک گاو باشاخیای بلند در حال حرکت کنده کاری شده است. نقش شیرها در طرفین گاو مقابل یکدیگر قرار دارد قسمت بالا و پائین نقوش صفحه مربع یا دو ردیف نقش پیچ درهم که نشانه جریان آب است محدود میشود. درست است بالای صفحه در حد فاصل بین الهه و زنان نشسته سمبل خورشید به صورت نقش گلی چند پرکنده کاری شده است. این صفحه با قاب فلزی نسبتاً ضخیمی محصور شده که بوسیله دو قلاب متحرک به میله وصل میگردد. بطور کلی مجلس مزبور

دنباله سلطان صاحبقران

نگاه او چه در سکوت طنز و هجو و چه جدی و برآ، واقعیت مسائل را تا آنجا که مقدور بوده حفظ کرده است. نمونه: صحنه‌ی نشست وزرا که با هجو برگزار میشود نشانه‌ی نابسامانی مضحک و در عین حال تأسفباری ست که حکومت وقت، سبب ساز آن بوده. هر یک از وزرا، برای خوش خدمتی به بیگانه، آنچنان جوش و خروش نشان میدهند که گویی، از حقوق حقه‌ی مردم دفاع میکنند! این زیرکی‌ی هوشمندانه‌ی «حاتمی»، در تمام سطوح گسترده میشود. رابطه‌های اصلی به کفایت پرورانه شده. نگاه کنیم به ارتباط ناصرالدین شاه با «ملیجک» عزیز در دانه، که از نوعی ملاطفت غیر معمول برخوردار است. یا: رابطه‌ی شاه و «امیر کبیر» که از احترامی متقابل حکایت میکند. و با سواسی که «حاتمی» در ایجاد این رابطه‌ها، نشان داده به نوعی روایت سالم تاریخ برمیخوریم. که همه‌ی مسائل بر حسب تاریخ بیان شده و اعمال نظری اگر درین باب شده، از حد تصویری کردن

دنباله تعزیه

واقعه‌ی کربلا، به غلیان در می‌آمده، مرتبه سرائی میکرده‌اند. اشعارشان، صرفاً انتقال احساس درونهای آنانست. کمتر شاعر بزرگی را سراغ میتوان گفت که برای تعزیه، شعر سروده باشد. بهمین لحاظ، اشعار تعزیه‌ها، از نظر بکار گرفتن مصالح شعر سرائی، ضعیف است و از تشبیه - غریف و نکات دقیق، بهره ندارد. در نگر - میتوان ضعف اشعار تعزیه‌ها را، بدینترتیب، ردیف کرد:

- عدم وجود وحدت کلام، که منجر به یکدست نبودن اشعار از نظر مفهوم و میزان ارزش شعری میشود.

معناهای نوشتاری یا فراتر نگذاشته است.

در چند بخش از مجموعه، تصویر سازیها جایش را به دیالوگ می‌سپارد. دیالوگهائی بلند که تماشاگر تلویزیون را حوصله میبرد. این نقطه ضعف حاتمی ست که محفوظات ذهنی اش را آنچنان عزیز میدارد که بهیچ روی حاضر نیست از آوردن جزئی از آن خودداری کند. در ارزش این دانسته‌ها، شک نیست اما هر دانسته‌ای، محمل خاص خود را می‌طلبد. پس، پالایش دانسته‌ها، و گزینش بهترین آنها که در گنجایش یک برنامه تلویزیونی باشد، ضرورتی ست. حاتمی ازین ضرورت، گاه بیگانه، غافل میماند. این مشکلی بود که او در فیلم سینمایی «بابا شمل» هم با آن دست بگریبان بود.

یهنی همه‌ی خاطر داشته‌های خود را بنحوی در فیلم می‌گنجاند. در نتیجه فیلم کسل کننده مینمود. ریتم دچار سکنه میشد. همچنانکه در همین مجموعه، ریتم، ضربان یکدستی ندارد. احاطه‌ی تاکید بردار حاتمی بر جزئیات تاریخی، مکان ویژه‌ای دارد. لهنجه‌ها، کلامها، مکانها و... به تمامی در

خدمت زمان وقوع حوادث است. گر چه او گفتارها را از کتابهائی که درین باره نوشته شده وام گرفته، اما پیوند گفتارها، مستلزم شناخت دقیق زبان در عصر قاجار است. که «حاتمی» این شناخت را بروز میدهد.

تکنیک فیلم، در قسمتهای نخستین، تکنیکی ست که محدودیتهای پرده‌ی کوچک را در نظر دارد. بهمین خاطر در جلب توجه تماشاگر تلویزیونی، موفق است. اما در میانه‌ی مجموعه، «تصویر عمومی» های طولانی، تماشاگر را از مسائل دور میکند. درین بخشها، نمای عمومی فراوانی بکار رفته که بیشتر بخاطر پس زمینه‌های جذاب مکان بوده است. در مثل، اگر باغ و فواره‌های آب و حوضهای قدیمی، پس زمینه را تشکیل میداده، حاتمی در بغش آمده که آنها را در تصویر نگنجاند. اما همین دل بستگی، لطمه‌ی حساس بر رابطه‌ی تماشاگر با تصاویر وارد میکند. هنگام حضور شاه، دوربین پائین تر از معمول کاشته میشود تا با شاه، هیبت ببخشد و در عین حال، گنج بریهای ی

سنتی مکان را هم ضبط کند. این آگاهی‌ی تکنیکی حاتمی، در طول مجموعه دوام نمی‌آورد و همچنانکه اشاره رفت، در بخشهای میانی، ضعف تکنیکی حاکم بر مجموعه است. بازیها، اغلب جا افتاده بنظر می‌آیند. مشایخی، قالب باور کردنی ناصرالدین شاه قاجار است. با وقاری که در رفتارش مایه میگردد. هیبت شاهانه‌ای بخود میکشد. فنی زاده، ملیجک، آنچه را که قصد گفتن دارد، با شیوه‌ی خاص نگاهش بیان میدارد. او بحق، انعطاف دلنشینی را خرج میکند تا به ملیجک، نزدیک شود.

ملک مطیعی، امیر کبیر قابل پذیرشی ست. گر چه همچنان از نحوه‌ی بازیهای سینماتیش دور نمیشود. و در بند میمیک شناخته شده‌ی صورتش باقی میماند.

دیگران هزیک، به وسع خود شخصیتهای محوله را باز آفرینی میکنند.

«ا.ک. شاهده»
* با نگاهی به بروشور نمایش «خاطرات و کابوسهای یک جامه دار از زندگی و قتل میرزا تقی خان فراهانی»

ظرفی پر آب، باز گوینده‌ی مفهوم حضور «شط فرات» است. لباسها هم بهمین اندازه، نشانه گرا هستند: پوشش «شبییه» سیدالشهدا، قیای راسته سفید، شال و عمامه‌ی سبز و گاه عبای ابریشمی شانه زری سبز یا قرمز است. به وقت جنگ، چکمه و شمشیر و در زمان دیگر، نعلین زرد به پوشاک «شبییه» افسانه میشود.

همچنانکه اشاره رفت، تعزیه از تکنیک نمایشی حساسه‌ای برخوردار نیست اما، نفس «نمایش» با جذایتهای میخکوب کننده، با آن آمیخته است. نمایش مذهبی، و ریشه دار در دورانهای مختلف، این زمان از شکل افتاده. مددی، شاید، به احیای دوباره‌ی این مراسم، دستکم بعنوان تنها نمایش بومی خاص این دیار - همت کند.

در تعزیه نامه‌ها، مضمونهای گونه گونه جریان دارد. پاره‌ای از رویدادهای تاریخی، بهره گرفته‌اند. برخی به مسائل اخلاقی «در مثل، عاق والدین». و معدودی به موضوعهای شادی بخش از جمله، «عروس دختر قریش» میپردازند.

استفاده‌های ناخود آگاه از تمثیل و استعاره در تعزیه، آنچنان رواج داشته و جای خود را یافته که تماشاگر، به آسانی معنای خاص آنها را در می‌یابد. قرار دادهای نمایش، برخوردار از بیان عامه فهمی ست که بخوبی، ناظر را در متن وقایع قرار میدهد: راه رفتن «شبییه» دور صحنه، یا اسب تاختن بدور سگ، یا چرخیدن «شبییه» بدور خویش، نشانه‌ی راه سپردن مسافت زیاد و در معنای از شهری به شهر دیگر رفتن است. چند شاخه‌ی درخت، نماینده‌ی نخلستان است.



برنامه‌های هفتگی تلویزیون

اسرار دریا	۱۶/۱۵
کودکان مزرعه سبز	۱۷/۵۰
زورو - بچه های خورشید - یکی بود یکی نبود	
بهداشت	۱۸/۴۵
اخبار	۱۹/۱۰
اخبار ورزشی	۱۹/۲۰
مجله ورزشی	۱۹/۳۰
اخبار	۲۰/۳۰
سرگرمی	۲۱/۱۰
شبهانگ	
تهیه کننده و کارگردان مصطفی گل اور	
اجرا کننده فریدون توفیقی	
در این برنامه هایده، مازیار، ایرج، عبدالعلی وزیری شرکت دارند و هر یک ترانه و آواز می خوانند خواننده جوان روح انگیزی نیز در این برنامه شرکت کرده است.	
آقای مربوطه	۲۲/۱۰
بزرگ محلّه بنام زندانی	۲۳
دانگراس - قسمت اول	

پنجشنبه	برنامه اول
۱۲/-	اخبار
۱۲/۰۵	کودک - کارتون
۱۲/۳۵	نانی و پروفوسور
۱۳/-	تدریس قرآن
۱۳/۳۰	نیروی هوایی
۱۴/-	اخبار
۱۴/۳۰	تلاش برای پیروزی
۱۵/-	خیابان سه سامی
۱۵/۵۵	واریته
۱۶/۱۵	اسراردریا
۱۷/-	کودکان - مزرعه سبز
	زورو - بچه های خورشید - یکی بود یکی نبود
۱۸/۴۵	بهداشت
۱۹/۱۰	اخبار
۱۹/۲۰	اخبار ورزشی
۱۹/۳۰	اخبار ورزشی
۲۰/۰۰	برنامه ویژه درباره جشن
توس	
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۰	سرگرمی
۲۲/۱۰	آقای مربوطه
۲۲/۲۰	فیلم سینمایی بنام هولش
نده	

پنجشنبه	برنامه دوم
۱۹	موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰	درتقیب جو
۲۰	جهان پرتحرک مکتب تفکر
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	سوال مردم پاسخ مسئولان
۲۱/۵۵	تیتراول
۲۲	برنامه‌ای از مسعود بهنود
	فیلم تلویزیونی هفته پارتی

پنجشنبه	برنامه دوم
۱۹	موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰	درتقیب جو
۲۰	باشکرت ارش دیتینگ
۲۰	دنیای پرتحرک
۲۰/۳۰	بنیادهای اقتصادی کمپانی دلنا
۲۱	سوال مردم پاسخ مسئولان
۲۱/۵۵	تیتراول
۲۲	فیلم تلویزیونی هفته «ناکیا»
	کارگردان: لئونارد هورن
	باشکرت: رابرت فورستر -
	آرتورکندی. لینداایوانز

چهارشنبه	برنامه اول
۱۲/۰۰	اخبار
۱۲/۰۵	تلاوت قرآن
۱۲/۱۵	اشعار مذهبی
۱۲/۳۰	سخنرانی مذهبی
۱۳/۰۰	مستند
۱۴/۰۰	اخبار
بخش دوم	
۱۸/۰۰	تلاوت قرآن
۱۸/۱۰	اشعار مذهبی
۱۸/۲۵	سخنرانی مذهبی
۱۸/۵۰	تاریخ کاظمین
۱۹/۱۰	اخبار
۱۹/۲۰	اخبار ورزشی
۱۹/۳۰	آموزشی
۲۰/۰۰	چهار دیواری
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۰	خیابانهای
	سافرانسیسکو بنام آخرین تلاش
۲۲/۰۰	آقای مربوطه
۲۲/۱۰	برنامه ویژه
۲۲/۳۰	فیلم سینمایی یکی از خودمان

جمعه	برنامه اول
۱۱/-	لاسی و رنجرهای نجات
۱۱/۳۰	والتونها
۱۲/۳۰	مسابقات ورزشی
۱۴/-	اخبار - هفت روز هفته
۱۵/-	فیلم سینمایی بنام تخم مرغ و من
۱۶/۳۰	لانگ جان سیلور
۱۷/-	کودکان کارتون - رقص x
	۵ یک، دو، سه - یکی بود یکی نبود
۱۸/۴۵	مرد شش میلیون دلاری
	بنام بنیاد اصلی
۱۹/۳۰	برنامه ویژه جشن توس
۲۰/-	خانه پربرکت
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۰	کارآگاه راکفورد بنام شرکت توسعه ساختمان دریایچه ای.
۲۲/-	آقای مربوطه
۲۲/۱۰	ترانه های ایرانی
۲۲/۴۰	دود اسلحه بنام پسرلایل

جمعه	برنامه اول
۱۱/۰۰	برنامه ویژه بمناسبت
	مبعث حضرت رسول (ص)
۱۱/۴۵	والتونها
۱۲/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۳/۰۰	مسابقات ورزشی
۱۴/۰۰	اخبار + هفت روز هفته
۱۵/۰۰	فیلم سینمایی
۱۶/۳۰	دان جان سیلور
۱۷/۰۰	کودکان - کارتون
۱۸/۴۵	مرد شش میلیون دلاری
۱۹/۳۰	مسابقه پاسخ چیست
۲۰/۰۰	خانه پر برکت
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۰	کارآگاه راکفورد بنام نوزاد دوباره
۲۲/۰۰	آقای مربوطه
۲۲/۱۰	ترانه های ایرانی
۲۲/۴۰	دود اسلحه بنام اپریل

جمعه	برنامه دوم
۱۹	موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰	فضای ۱۹۹۹ حلقه
۲۰	تکامل کارگردان باب کلت
۲۰/۳۰	باشکرت: مارتی لاند. بارباراین
۲۱	واریته رنگارنگ
	تهیه کننده و کارگردان اسماعیل احمد - داود جم
۲۱/۴۵	مک کلود «اتش»
	باشکرت «دنس ویور دیاناکالدر»
	ایریت رید

جمعه	برنامه دوم
۱۹	موسیقی و اسلاید
۱۹/۲۰	فضای ۱۹۹۹ «مسیر تصادف»
۲۰	کارگردان: رای استین
۲۰/۳۰	باشکرت: مارتین لاندو. مارگریت تیون
۲۱	واریته رنگارنگ
	تهیه کننده و کارگردان اسماعیل احمدی و داود جم
۲۱/۲۰	مک کلود: سه تفنگ برای نیویورک

چهارشنبه	برنامه اول
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	سوال مردم پاسخ مسئولان
۲۱/۵۵	مالکیت و تجارت نفت
	از ابتدا امروز برنامه‌ای از مسعود بهنود
۲۲/۳۵	فیلم سینمایی گذرگاه باهاما
	کارگردان: ادمار. ام. گرفت
	باشکرت: مادلین کارول.
	انترلینگ هایدن

دوشنبه	برنامه دوم
۱۲/۰۵	حفاظت و ایمنی
۱۲/۲۰	کودک - رابین هود
۱۲/۴۰	اطاق ۲۲۲
۱۳/۱۰	المیاد
۱۴/۰۰	اخبار
	بخش دوم ۱۷/۵۵ بخش مستقیم
	فینال مسابقات کشتی جشن توس
	کودکان بچه ها بچه ها
۱۸/۰۰	یکی بود یکی نبود
	در قلمرو حیوانات
۱۸/۴۵	اخبار
۱۹/۱۰	اخبار ورزشی
۱۹/۲۰	درباره جشن توس
۱۹/۳۰	دنیای آب
۲۰/۰۰	اخبار
۲۰/۳۰	ترانه های ایرانی
۲۱/۰۵	ایران زمین
۲۱/۳۵	آقای مربوطه
۲۲/۰۵	فیلم سینمایی بنام در راه شیطان قدم بگذار
۲۲/۱۵	راه شیطان قدم بگذار

شنبه	برنامه دوم
۱۹/۱۰	اخبار
۱۹/۲۰	اخبار ورزشی
۱۹/۳۰	درباره جشن توس
۲۰/۰۰	موسیقی فرهنگ و هنر
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۰۵	شما و تلویزیون
۲۲/۰۰	آقای مربوطه
۲۲/۱۰	تعیین و گریز بنام کمک

چهارشنبه	برنامه اول
۱۲/۰۰	اخبار
۱۲/۰۵	تلاوت قرآن
۱۲/۱۵	اشعار مذهبی
۱۲/۳۰	سخنرانی مذهبی
۱۳/۰۰	مستند
۱۴/۰۰	اخبار
بخش دوم	
۱۸/۰۰	تلاوت قرآن
۱۸/۱۰	اشعار مذهبی
۱۸/۲۵	سخنرانی مذهبی
۱۸/۵۰	تاریخ کاظمین
۱۹/۱۰	اخبار
۱۹/۲۰	اخبار ورزشی
۱۹/۳۰	آموزشی
۲۰/۰۰	چهار دیواری
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۰	خیابانهای
	سافرانسیسکو بنام آخرین تلاش
۲۲/۰۰	آقای مربوطه
۲۲/۱۰	برنامه ویژه
۲۲/۳۰	فیلم سینمایی یکی از خودمان

دوشنبه	برنامه دوم
۱۹	موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰	برنامه کودک (کابیتان امریکا)
۲۰/۳۰	«آداب تولید آدم مصنوعی»
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	سوال مردم پاسخ مسئولان
۲۱/۵۵	سویتی «ولخرج بزرگ»
	کارگردان: ویکتور رزلیس
	باشکرت: دنس واترمن. جان تاو
	۲۲ دانش
۲۲/۳۰	گروهناواری
	ترانه تازه بهار (محمدگلریز)

یکشنبه	برنامه اول
۱۲/۰۰	اخبار
۱۲/۰۵	کارگر
۱۲/۳۰	کودک - هنر عکاسی
۱۲/۴۵	مربخی محبوب من
۱۳/۱۰	کائن
۱۴/۰۰	اخبار
بخش دوم	
۱۸/۰۰	کودکان کارگاه موسیقی
	یکی بود یکی نبود
۱۸/۴۵	درباره روستا
۱۹/۱۰	اخبار
۱۹/۲۰	اخبار ورزشی
۱۹/۳۰	درباره جشن توس
۲۰/۰۰	چهار دیواری
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۵	همه از یک خانواده
۲۲/۱۰	آقای مربوطه
۲۲/۲۰	تاتر

چهارشنبه	برنامه اول
۱۹	موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰	برنامه کودک (دنیای بچه ها)
۲۰	جزیره خرس آبلند
۲۰	زندگی شیرین (باغبانان)
۲۰/۳۰	باشکرت لاری هاگمن
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	سوال مردم پاسخ مسئولان
۲۱/۵۵	زمان برنامه‌ای از بهنام ناطقی
	درباره جشن هنر
۲۲	حادثه جویان: شماره ۲۸
۲۲/۳۰	برنامه‌ای از گروه ادب امروز
	دریابان مجله خبری

سه شنبه	برنامه اول
۱۲/۰۰	اخبار
۱۲/۰۵	کارگر
۱۲/۳۰	کودک - یک دو سه
۱۳/۱۰	بیمارستان پزشکان
۱۴/۰۰	اخبار
بخش دوم	
۱۸/۰۰	کودکان عصر حجر
	یکی بود یکی نبود
۱۸/۴۵	آموزشی
۱۹/۱۰	اخبار
۱۹/۲۰	اخبار ورزشی
۱۹/۳۰	موسیقی کلاسیک
۲۰/۰۰	دانش
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۰	سلطان صاحبقران
	قسمت چهارم
۲۲/۱۰	آقای مربوطه
۲۲/۲۰	ادب امروز
۲۲	گرفین بنام گلوله بی صدا

یکشنبه	برنامه اول
۱۲/۰۰	اخبار
۱۲/۰۵	کارگر
۱۲/۳۰	کودک - هنر عکاسی
۱۲/۴۵	مربخی محبوب من
۱۳/۱۰	کائن
۱۴/۰۰	اخبار
بخش دوم	
۱۸/۰۰	کودکان کارگاه موسیقی
	یکی بود یکی نبود
۱۸/۴۵	درباره روستا
۱۹/۱۰	اخبار
۱۹/۲۰	اخبار ورزشی
۱۹/۳۰	درباره جشن توس
۲۰/۰۰	چهار دیواری
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۵	همه از یک خانواده
۲۲/۱۰	آقای مربوطه
۲۲/۲۰	تاتر

پنجشنبه	برنامه اول
۱۲/۰۰	اخبار
۱۲/۰۵	کودک - کارتون
۱۲/۳۵	نانشی و پروفوسور
۱۳/۰۰	تدریس قرآن
۱۳/۳۰	نیروی هوایی
۱۴/۰۰	اخبار
۱۴/۳۰	تلاش برای پیروزی
۱۵/۰۰	خیابان سه سامی
۱۵/۵۵	واریته

سه شنبه	برنامه دوم
۱۲/۰۰	اخبار
۱۲/۰۵	کارگر
۱۲/۳۰	کودک - یک دو سه
۱۳/۱۰	بیمارستان پزشکان
۱۴/۰۰	اخبار
بخش دوم	
۱۸/۰۰	کودکان عصر حجر
	یکی بود یکی نبود
۱۸/۴۵	آموزشی
۱۹/۱۰	اخبار
۱۹/۲۰	اخبار ورزشی
۱۹/۳۰	موسیقی کلاسیک
۲۰/۰۰	دانش
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۰	سلطان صاحبقران
	قسمت چهارم
۲۲/۱۰	آقای مربوطه
۲۲/۲۰	ادب امروز
۲۲	گرفین بنام گلوله بی صدا

یکشنبه	برنامه اول
۱۹	موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰	امریکا
۲۰	تاریخچه ایالاته متحده وعده های
۲۰/۳۰	والتونها
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	سوال مردم پاسخ مسئولان
۲۱/۵۵	فیلم مستند
۲۱/۳۰	موسیقی کلاسیک
۲۲	مک کوی (معامله فوری)
	کارگردان: دین هارگرو
	باشکرت: تونی کرتیس: لاری
	هاگمن. براندواکارا
	دریابان مجله خبری

پنجشنبه	برنامه اول
۱۲/۰۰	اخبار
۱۲/۰۵	کودک - کارتون
۱۲/۳۵	نانشی و پروفوسور
۱۳/۰۰	تدریس قرآن
۱۳/۳۰	نیروی هوایی
۱۴/۰۰	اخبار
۱۴/۳۰	تلاش برای پیروزی
۱۵/۰۰	خیابان سه سامی
۱۵/۵۵	واریته

دوشنبه	برنامه اول
۱۹	موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰	اوون مارشال، وکیل دعاوی
	باشکرت آرتورهل - لی میجرز

دوشنبه	برنامه اول
۱۲/۰۰	اخبار

شنبه	برنامه اول
۱۲/۰۰	اخبار
۱۲/۰۵	میشورها
۱۲/۳۰	کودک - کارتون
۱۲/۴۵	شکست سکوت
۱۳/۱۰	تارزان
۱۴/۰۰	اخبار
بخش دوم	
۱۸/۰۰	کودکان ورزش
	نوجوانان یکی بود یکی نبود